



[پرونه بهار عربی]

انقلاب در روزگاری نامساعد

[مقاله ای از آصف بیات همراه با پاسخ طارق علی]
ترجمه، ویرایش و نشر: کتاب فنگ



بازانتشار این جزوه آزاد بوده و توصیه می شود.
انتشارات رادیو فنگ | مرداد ماه ۱۳۹۲
<http://www.radiofang.org>

مروری تاریخی بر بهار عربی

دسامبر ۲۰۱۰

۱۷ دسامبر ۲۰۱۰: پلیس تونس چرخ سبزی فروشی محمد بوعیزی را توقیف می‌کند. بوعیزی، تحصیل کرده و بیکار، خود را به آتش می‌کشد. شورش در تونس آغاز می‌شود.

ژانویه ۲۰۱۱

۷ ژانویه ۲۰۱۱: پلیس الجزایر شورش مردم را که به دلیل افزایش قیمت مواد غذایی به راه افتاده است با گاز اشک‌آور پاسخ می‌گوید.

۹ ژانویه ۲۰۱۱: شورش و اعتراض شهرهای تونس را در نوردید. اعتراضات اوج می‌گیرند.

۱۳ ژانویه ۲۰۱۱: محسن بوطرفیف، جوان بیکار الجزایری، خود را به تقلید از بوعیزی، خود را به آتش کشید.

۱۴ ژانویه ۲۰۱۱: دولت زین‌العابدین بن‌علی در تونس سقوط کرد. نخستین اعتراضات در طرابلس و بنغازی. معمر قذافی، رهبر لیبی، اتفاقات تونس را در برنامه‌ای تلویزیونی محکوم کرد.

۲۳ ژانویه ۲۰۱۱: در پی بازداشت ۱۹ فعال مدنی و سیاسی، موج جدیدی از اعتراضات در یمن آغاز شد.

۲۷ ژانویه ۲۰۱۱: هزاران نفر در اعتراض به سیاست‌های دولت به خیابان‌های صنعا ریختند. بازگشت البرادعی به مصر.

۲۸ ژانویه ۲۰۱۱: اعتراض در امان، پایتخت اردن برای تغییر در ساختار حکومت. راه‌پیمایی در غزه در مخالفت با پیشنهادات صلح با اسرائیل.

۲۹ ژانویه ۲۰۱۱: اعتراض گسترده‌ی مردم در جده، عربستان سعودی.

۳۱ ژانویه ۲۰۱۱: اعلام بی‌طرفی ارتش در مصر.

فوریه ۲۰۱۱

۳ فوریه ۲۰۱۱: اعتراض بزرگ مخالفان در یمن. طرفداران صالح به زد و خورد با معترضان می‌پردازند.

۴ فوریه ۲۰۱۱: بزرگ‌ترین شورش در قاهره. میدان التحریر در اشغال معترضان.

۱۱ فوریه ۲۰۱۱: عمر سلیمان اعلام کرد مبارک از قدرت کناره‌گیری کرده قدرت را به ارتش

واگذار می‌کند.

۱۲ فوریه ۲۰۱۱: درگیری میان پلیس و بیش از دوهزار معترض در الجزایر.

۱۳ فوریه ۲۰۱۱: ارتش مصر از واگذاری قدرت به غیرنظامیان سر باز می‌زند. ادامه اعتراضات در التحریر.

۱۷ فوریه ۲۰۱۱: دعوت قذافی از طرفدارانش برای حضور در خیابان‌ها. زد و خورد در خیابان‌های لیبی. چهار نفر از معترضان در بحرین کشته می‌شوند.

۲۱ فوریه ۲۰۱۱: هزاران نفر در رباط، کازابلانکا و دیگر شهرهای مراکش به خیابان‌ها می‌ریزند.

۲۷ فوریه ۲۰۱۱: کنترل شهر زاویه - در سی مایلی طرابلس - به دست مخالفان قذافی می‌افتد.

مارس ۲۰۱۱

۷ مارس ۲۰۱۱: تظاهرات اعتراضی در عربستان سعودی. آغاز درگیری‌های هوایی در لیبی.

۱۱ مارس ۲۰۱۱: نیکلا سارکوزی پیشنهاد عملیات «هدفمند» هوایی در لیبی را مطرح می‌کند.

۱۴ مارس ۲۰۱۱: عربستان سعودی نیروهای نظامی خود را برای سرکوب شورش‌ها روانه‌ی بحرین می‌سازد.

۱۵ مارس ۲۰۱۱: هزاران نفر از مردم فلسطین برای وحدت گروه‌های سیاسی و پایان اشغال به خیابان‌ها می‌آیند.

۱۸ مارس ۲۰۱۱: در یمن بیش از ۴۵ نفر از معترضان به دست نیروهای پلیس و «لباس‌شخصی‌ها» کشته می‌شوند. دولت بحرین «میدان لوءلوء» را تخریب می‌کند. سازمان

ملل از ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع بر فراز لیبی حمایت می‌کند.

۲۳ مارس ۲۰۱۱: شش نفر دیگر در حمله‌ی نیروهای امنیتی به مسجدی در درعا کشته می‌شوند. بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده، از کنترل منطقه‌ی پرواز ممنوع و رهبری حملات هوایی به مواضع حکومت قذافی توسط ناتو خبر می‌دهند.

۲۵ مارس ۲۰۱۱: شورش در حمص، درعا و حلب. درگیری موافقان و مخالفان حکومت، بیش از یکصد کشته و زخمی در امان، پایتخت اردن برجای می‌گذارد.

آوریل ۲۰۱۱

۸ آوریل ۲۰۱۱: تظاهرات بیش از صد هزار نفری در میدان التحریر. افزایش تنش‌ها در سوریه به کشته شدن دست‌کم ۲۲ نفر در درعا می‌انجامد.

مه ۲۰۱۱

۱۳ مه ۲۰۱۱: ده‌ها هزار نفر در دفاع از تمامیت ارضی مصر به میدان التحریر سرازیر می‌شوند.

۱۵ مه ۲۰۱۱: اسرائیل بر معترضان حامی فلسطین آتش می‌گشاید. دست‌کم ۱۲ کشته در بیت‌المقدس.

۱۹ مه ۲۰۱۱: تمامی ناوگان دریایی لیبی در حملات نیروی هوایی «بریتانیای کبیر» غرق شده یا به شدت آسیب دیده‌اند. صدای ضبط‌شده‌ای از اسامه بن لادن، در تحسین جنبش‌های عربی، منتشر می‌شود.

۲۳ مه ۲۰۱۱: دو روز درگیری مسلحانه در صنعا قریب به پنجاه کشته بر جای می‌گذارد.

ژوئن ۲۰۱۱

۳ ژوئن ۲۰۱۱: صالح از حمله‌ای تروریستی جان سالم به در می‌برد اما به شدت زخمی شده است.

۲۷ ژوئن ۲۰۱۱: صدور قرار بازداشت قذافی از سوی دادگاه بین‌المللی جرایم جنگی.

۲۹ ژوئن ۲۰۱۱: بیش از هزار زخمی در درگیری مردم مصر با نیروهای ارتش در میدان التحرير.

جولای ۲۰۱۱

۱۵ جولای ۲۰۱۱: تظاهرات میلیونی در سوریه با دست‌کم ۱۹ کشته. شورشیان لیبی از سوی مراجع جهانی به عنوان دولت مشروع این کشور به رسمیت شناخته شدند.

اگوست ۲۰۱۱

۱ اگوست ۲۰۱۱: ارتش مصر التحرير را با خشونت از معترضان بازپس می‌گیرد.

۳ اگوست ۲۰۱۱: محاکمه‌ی مبارک آغاز می‌شود.

۱۴ اگوست ۲۰۱۱: حکومت سوریه برای نخستین بار از قایق‌های توپ‌دار خود در جنگ با معترضان استفاده می‌کند. پنج‌هزار پناه‌جوی فلسطینی کمپ‌های شهر لاذقیه (سوریه) آواره‌تر از پیش می‌شوند.

۲۲ اگوست ۲۰۱۱: معترضان مسلح سرانجام به طرابلس وارد می‌شوند. قذافی از طرابلس می‌گریزد. شهر در دست انقلابیون است.

۲۶ اگوست ۲۰۱۱: قذافی رسماً برکنار می‌شود.

سپتامبر ۲۰۱۱

۱۰ سپتامبر ۲۰۱۱: سفارت اسرائیل در قاهره پس از حمله‌ی معترضان به آن، تعطیل می‌شود.

۱۲ سپتامبر ۲۰۱۱: روسیه مداخله‌ی غرب در سوریه را محکوم می‌کند.

۱۵ سپتامبر ۲۰۱۱: سفر کامرون و سارکوزی به لیبی. اروپایی‌ها برای اسد خط و نشان می‌کشند. جنگ در زادگاه قذافی هنوز ادامه دارد.

۱۶ سپتامبر ۲۰۱۱: راه‌پیمایی در التحرير در مخالفت با خونتای نظامی.

۲۱ سپتامبر ۲۰۱۱: اوباما از سازمان ملل و شورای امنیت خواست تا سوریه را تحریم کنند. بیش از ۱۰۰ هزار نفر در تشییع کشتگان روزهای اخیر صنعا شرکت می‌کنند. ۵ کشته‌ی دیگر به بیش از هشتاد کشته‌ی سه روز اخیر این شهر افزوده می‌شود.

۲۲ سپتامبر ۲۰۱۱: دیوید کامرون از سازمان ملل خواست تا با نگاهی به بهار عربی، آمادگی خود را برای مداخله «علیه رژیم‌های سرکوب‌گر» افزایش دهد.

۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱: علی عبدالله صالح از عربستان سعودی به یمن باز می‌گردد.

۲۵ سپتامبر ۲۰۱۱: فلسطین در راه تبدیل شدن به یک کشور. محمود عباس از «بهار فلسطینی» خبر می‌دهد. زنان سعودی برای حق رای به خیابان‌ها ریختند.

۲۹ سپتامبر ۲۰۱۱: پزشکان و پرستارانی که معترضان آسیب‌دیده بحرینی را درمان کرده بودند، به ۵ تا ۱۵ سال زندان محکوم شدند.

اکتبر ۲۰۱۱

۵ اکتبر ۲۰۱۱: افزایش اعتراضات در شرق عربستان.

نوامبر ۲۰۱۱

۱۸ نوامبر ۲۰۱۱: هزاران نفر التحرییر را اشغال کردند.

۲۱ نوامبر ۲۰۱۱: ۳۳ کشته و ۲۰۰۰ زخمی در درگیری‌های قاهره. التحرییر در اشغال هزاران

معترض مصری.

۲۸ نوامبر ۲۰۱۱: آغاز اعتراضات در کویت.

دسامبر ۲۰۱۱

۱ دسامبر ۲۰۱۱: اخوان المسلمین در انتخابات پارلمان مصر برنده می‌شود. اولویت اول اخوان:

خلع ید نظامیان از قدرت. ۳۰ کشته دیگر در سوریه.

۷ دسامبر ۲۰۱۱: شورای عالی ارتش مصر اعلام می‌کند ارتش حرف آخر را در خصوص قانون

اساسی خواهد زد. درگیری‌ها در مصر از سر گرفته می‌شود. مهلت دوهفته‌ای ارتش نوین

لیبی به نیروهای مسلح وفادار به قذافی برای خلع سلاح.

ژانویه ۲۰۱۲

۲۴ ژانویه ۲۰۱۲: ارتشبد طنطاوی از الغای بخشی از شرایط فوق‌العاده‌ی چند دهه‌ی اخیر مصر

خبر می‌دهد.

فوریه ۲۰۱۲

۳ فوریه ۲۰۱۲: ارتش سوریه عملیات حمص را آغاز کرد.

۲۷ فوریه ۲۰۱۲: علی عبدالله صالح رسماً از قدرت کناره‌گیری می‌کند.

آوریل ۲۰۱۲

۲۰ آوریل ۲۰۱۲: ادامه‌ی اعتراضات در مصر؛ التحرییر باز هم در اشغال.

مه ۲۰۱۲

۲۴ مه ۲۰۱۲: احمد شفیق و محمد مرسی به مرحله‌ی دوم انتخابات ریاست جمهوری مصر

راه می‌یابند.

۲۵ مه ۲۰۱۲: کشتار ارتش سوریه در حولا.

ژوئن ۲۰۱۲

۱۷ ژوئن ۲۰۱۲: مرحله‌ی دوم انتخابات ریاست جمهوری مصر؛ محمد مرسی پیروز انتخابات

است.

۲۴ ژوئن ۲۰۱۲: کمیسیون عالی انتخابات پیروزی مرسی و اخوان را تایید می‌کند.

جولای ۲۰۱۲

۱۲ جولای ۲۰۱۲: کشتار ارتش سوریه در ترمسه.

۱۵ جولای ۲۰۱۲: صلیب سرخ جهانی رسماً درگیری‌های سوریه را جنگ داخلی نامید.

۲۷ جولای ۲۰۱۲: آغاز درگیری‌های مسلحانه‌ی ارتش سوریه و مخالفان مسلح در حلب.

سپتامبر ۲۰۱۲

۲۰ سپتامبر ۲۰۱۲: ارتش آزاد سوریه مقر اصلی خود را به ترکیه منتقل می‌کند.

اکتبر ۲۰۱۲

۱۹ اکتبر ۲۰۱۲: بمب‌گذاری در بیروت.

نوامبر ۲۰۱۲

۲۲ نوامبر ۲۰۱۲: اقدام مرسی برای گسترش دامنه‌ی قدرت قانونی و بسط آن به دیگر قوا، معترضان را باز به التحریر می‌کشاند.

۲۰۱۳

۲۵ ژانویه ۲۰۱۳: تظاهرات گسترده علیه مرسی در مصر. ۷ کشته در سوئز بیش از ۴۰۰ زخمی در سراسر کشور بر جای می‌ماند.

۱۲ فوریه ۲۰۱۳: سازمان ملل متحد آمار کشتگان جنگ داخلی سوریه را بیش از هفتاد هزار نفر اعلام می‌کند.

جولای ۲۰۱۳: برکناری محمد مرسی در کودتای ارتش. آغاز درگیری‌های داخلی در مصر. ادامه‌ی نزاع مسلحانه در سوریه. استمرار سرکوب در بحرین.



آصف بیات

فارغ‌التحصیل دانشگاه کنت، ۱۹۸۴.
استاد جامعه‌شناسی دانشگاه ایلینوی

گزیده آثار:

کارگران و انقلاب در ایران، ۱۹۸۷.
کار، سیاست و قدرت، ۱۹۹۱.
جوان بودن و مسلمان بودن، ۲۰۱۰.

انقلاب در روزگاری نامساعد

در سال ۲۰۱۱، شورش‌های اعراب به‌مثابه وقایع جهان‌برافکنی تحلیل می‌شدند که می‌توانستند روح دوران سیاسی ما را از نو تعریف کنند. گسترش حیرت‌انگیز این شورش‌های توده‌ای، که به سرعت اعتراضات جنبش تسخیر^۱ را در پی داشت، برای ناظران شکی باقی نگذاشت که در حال تماشای پدیده‌هایی بی‌سابقه‌اند- «چیزی تماماً جدید»، «بی‌انتها»، «جنبشی بدون نام»؛ انقلاب‌هایی که حاکی از مسیر نوین‌رهایی بودند. به زعم آلن بدیو، میدان‌التحریر و تمام وقایعی که در آنجا روی داد- زد و خورد، مبارزات خیابانی، چادر زدن^۲، گفت‌وگو، آشپزی، و مراقبت از مجروحان- شکل‌دهنده «کمونیسم جنبش» بودند؛ این شکل‌یابی که به عنوان بدیل دولت خودکامه یا دولت لیبرال-دموکرات سنتی استقرار یافت، مفهومی جهان‌شمول بود که حکایت از شیوه جدید سیاست‌ورزی داشت؛ یک انقلاب راستین. از نظر اسلاوی ژیتک، تنها این وقایع سیاسی «به کلی جدید» بدون سازمان‌های هژمونیک، رهبری‌های کارپزماتیک یا دستگاه حزبی، می‌توانند چیزی را به وجود آورند که او «افسون میدان‌التحریر» نامید. از منظر هارت و نگری، بهار عربی، اعتراضات برآشفتگان^۳ اروپایی و جنبش تسخیر وال استریت، بیان‌گر میل شدید توده‌ها برای «دموکراسی واقعی» یعنی گونه متفاوتی از سازمان سیاسی است که می‌تواند سرمایه‌داری شرکتی را جایگزین نوع اصلاح‌ناپذیر، نخ‌نما و کهنه سازمان سیاسی لیبرال کند. خلاصه کلام، این جنبش‌ها بازنماگر «انقلاب‌های نوین جهانی» بودند.^۴

این جنبش‌ها به طور قطع «نوظهور»ند، اما این «نوظهوری» چه چیزی در مورد ماهیت این شورش‌های سیاسی به ما می‌گوید؟ چه ارزشی به آنها نسبت می‌دهد؟ در واقع امر، زمانی که این برآوردهای متهورانه در ایالات متحده و اروپا جریان داشت، سردمداران عرب، خود نسبت به سرنوشت «انقلاب‌های»شان نگران بودند و به حال خطرات ناشی از بازگشت محافظه‌کاری یا ربنده شدن به

1 Occupy

2 camping

3 indignado

4 Keith Kahn-Harris, 'Naming the Movement', *Open Democracy*, 22 June 2011; Alain Badiou, 'Tunisia, Egypt: The Universal Reach of Popular Uprisings', available at www.lacan.com; Michael Hardt and Antonio Negri, 'Arabs are democracy's new pioneers', *Guardian*, 24 February 2011; Paul Mason, *Why It's Kicking Off Everywhere: The New Global Revolutions*, London 2012, p. 65.

دست مُفت سواران^۵ افسوس می‌خورند. دو سال پس از سرنگونی دیکتاتورهای تونس، مصر و یمن، تغییرات چندانی به طور مؤثر در نهادهای دولتی یا بنیان‌های قدرتِ نخبگان پیشین پدید نیامده است. پلیس، ارتش و نظام قضایی، رسانه‌های تحت کنترل دولت، شبکه‌های ارباب رجوعی احزاب حاکمه پیشین - همه کم و بیش دست‌نخورده باقی مانده‌اند. این واقعیت مسلم که حاکمان نظامی موقت مصر اعتراضات را ممنوع کردند و چیزی بیش از ۱۲۰۰۰ فعال [سیاسی] را تحویل دادگاه‌های نظامی دادند، نشانگر آن است که چیز منحصر به فردی در مورد خصلت این «انقلاب‌ها» در کار است.

به یک معنا، این واکنش‌های متقابل - تمسخر و اظهار تأسف - بازتاب‌دهنده واقعیت متناقض «انقلاب‌ها»ی عربی است، اگر انقلاب را به صورت کمینه، به معنای دگرگونی سریع و رادیکال یک حکومت در نظر بگیریم که ناشی از جنبش‌های مردمی از پایین است. قطب‌های متقابل این باور، بازگوکننده انفکاک شدید میان دو بُعد اساسی انقلاب هستند؛ یعنی دو بُعد جنبش و تغییر. روایت‌های تجلیل‌کننده از انقلاب، به طور غالب بر «انقلاب به مثابه جنبش» تمرکز دارند - بر وقایع دراماتیک ناشی از همبستگی و جان‌فشانی زیاد، بر نوع دوستی و هدف مشترک، [یعنی همان] اجتماع‌های^۶ میدان التحریر. تمرکز بر این‌جا بر آن لحظات فوق‌العاده در هر تحرک انقلابی است، هنگامی که نگرش‌ها و رفتار به یک‌باره دگرگون می‌شوند؛ تقسیمات فرقه‌ای ناپدید، برابری جنسیتی حاکم و از خودخواهی کاسته می‌شود و طبقات مردمی ظرفیتی قابل توجه برای نوآوری در اکتیویسم، خود-سازماندهی و تصمیم‌گیری دموکراتیک نشان می‌دهند. این وقایع چشمگیر یقیناً مستحق آن‌اند که مورد تأکید قرار گیرند و ثبت شوند؛ با این وجود، تمرکز بر «انقلاب به مثابه جنبش»، بدون صحبت از اینکه فردای پس از عزل دیکتاتورها چه اتفاقی می‌افتد، در جهت پنهان کردن ماهیت منحصر به فرد این «انقلاب‌ها» در معنای تغییر، عمل کرده است. این تمرکز حتی می‌تواند در جهت سرپوش نهادن بر تناقضات این شورش‌ها کارکرد یابد، شورش‌هایی که با عصر سیاسی جدید شکل پیدا کرده‌اند که در آن، بینش‌های متعالی و اتوپیا‌های رهایی‌بخش، جای خود را به پروژه‌های چندپاره و بدون برنامه داده و فاقد شبکه‌های افقی هستند.

استراتژی‌های دگرگون‌شونده

آیا به راستی ما در زمانه‌ای انقلابی زندگی می‌کنیم؟ به یک معنا، بله. بحران لیبرال دموکراسی غربی و فقدان وجود حکومتی پاسخگو در بسیاری از نقاط جهان، که با نابرابری فزاینده و احساس محرومیت تأثیرگذار بر بخش‌های عمده‌ای از جهان ترکیب شده، از جمله قشرهای متخصص و تحصیل کرده، که [همگی] تحت انقیاد چرخش نئولیبرالی واقع شده‌اند، یک بن‌بست سیاسی حقیقی ایجاد کرده و نیاز به تغییر شدید را به اوج خود رسانده است. یک دهه پیش، دیوید هاروی در بحث خود مبنی بر اینکه جهان بیش از هر زمان دیگری نیازمند یک مانیفست کمونیست است، به این رخوت اشاره کرده بود.^۷ امروز هم، به‌سان گذشته، نیازمندی جهان به انقلاب بدان معنی نیست که جهان، حتی بدون داشتن وسایل و بینش لازم برای یک دگرگونی بنیادین، توانایی ایجاد آن دگرگونی را داشته باشد. به بیان دیگر، هنگامی که امکان «انقلاب به مثابه تغییر» - یعنی، دگرگونی سریع و رادیکال حکومت - تا اندازه زیادی کاسته شده است، در حالی که «انقلاب به مثابه جنبش» به طور چشم‌گیری در حال

۵ free-riders: در علم اقتصاد به کسانی گفته میشود که از منابع، کالاها و خدمات بدون پرداخت هزینه آنها بهره‌مند میشوند. م.

6 *communitas*

7 David Harvey, *Spaces of Hope*, Edinburgh 2000.

تدارک است، بیش از عصر انقلابی با عصری متناقض طرف هستیم. شورش‌های اعراب بیانگر همین قاعده نامتعارف بود. شگفت‌انگیز نیست که خط سیر جنبش‌های اعراب - به جز موارد لیبی و سوریه، که شکل جنگ‌های انقلابی به میانجی‌گری مداخله نظامی خارجی به خود گرفتند - شبیه به هیچ یک از مسیرهای شناخته‌شده برای تغییر سیاسی، یعنی اصلاح، شورش یا انفجار درونی نیست. به نظر می‌رسد که جنبش‌های اعراب خصوصیت خاص خود را دارند.

از نظر تاریخی، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی که در پی استراتژی اصلاح‌گرایانه رخ می‌دهند، مبارزه‌ای پایدار علیه اعمال فشار بر رژیم سیاسی وقت در جهت تقبل اصلاحات، با استفاده از نهادهای دولتی موجود، انجام می‌دهند. جنبش مقاومت با اتکا بر قدرت اجتماعی خود - یعنی بسیج طبقات مردمی - نخبگان سیاسی را وادار به اصلاح قوانین و نهادهای حکومت می‌کند، غالباً این کار را از خلال نوعی تعهد مبتنی بر مذاکره انجام می‌دهد. تغییر درون چهارچوب ترتیبات سیاسی موجود رخ می‌دهد. گذار به دموکراسی در کشورهایی مانند برزیل و مکزیک در دهه ۱۹۸۰ چنین خصلتی داشت. رهبران جنبش سبز ایران نیز خط سیر اصلاح‌گرایانه مشابهی را دنبال می‌کنند. در طی این مسیر، گستره و عمق اصلاحات می‌تواند متفاوت باشد؛ تغییر ممکن است سطحی باقی بماند، اما می‌تواند عمیق نیز باشد اگر شکل اصلاحات قانونی، نهادی و سیاسی - فرهنگی انباشتی به خود بگیرد.

در برابر، خط سیر شورشی مستلزم جنبشی انقلابی است که در طول زمانی نسبتاً طولانی شکل گرفته و در کنار طرحی کلی برای یک نظام نوین سیاسی، در حال تقویت رهبرانی به رسمیت شناخته‌شده و ساختاری سازمانی باشد. در حالی که رژیم سیاسی وقت، نیروی پلیس یا سازوبرگ نظامی خود را به منظور مقابله با هر نوع تغییر مستقر می‌کند، کناره‌گیری [نیروهای دولتی] شروع به تجزیه حکومت می‌نماید. اردوگاه انقلابی نظرات را متوجه خود می‌سازد، پناهندگان را جذب می‌کند، حکومتی شیخ‌وار شکل می‌دهد و ساختارهای سیاسی بدیلی به وجود می‌آورد. این کارها توانایی دولت برای حکمرانی بر قلمرو خود را به چالش می‌کشد و وضعیت «قدرت دوگانه» میان رژیم و اپوزیسیون برقرار می‌کند، وضعیتی که معمولاً تحت نفوذ رهبری کاربزماتیک در شکل لنین، مائو، کاسترو، خمینی، والسایا هاول قرار می‌گیرد. جایی که انقلاب پیروز می‌شود، وضعیت قدرت دوگانه در قالب نبردی شورشی به اوج خود می‌رسد، وضعیتی که در آن اردوگاه انقلابی قدرت را با اعمال زور به دست می‌آورد؛ این قدرت‌یابی قهری، سازمانهای پیشین مرجع قدرت را بیرون می‌آورد و سازمان‌هایی نوین بنیان می‌نهد. در اینجا با بازسازی جامع دولت، همراه با کارکنان و ایدئولوژی جدید و شیوه بدیل حکومت طرف هستیم.

انقلاب ۱۹۵۹ کوبا، یا انقلاب ساندینیستایی^۸ در نیکاراگوئه و انقلاب ایران، هر دو در ۱۹۷۹، نمونه بارز تحولی شورشی هستند. رژیم قذافی با شورشی انقلابی تحت رهبری شورای انتقال ملی^۹ مواجه شد که با حمایت ناتو، دست آخر از بنغازی آزادشده به تصرف ترپولی پیشروی کرد.

امکان سومی نیز وجود دارد؛ امکان «انفجار درونی رژیم». یک شورش می‌تواند از طریق اعتصاب‌ها و اشکال دیگر نافرمانی مدنی، یا از خلال مبارزه انقلابی پیشرو برای محاصره سرمایه، سرعت بگیرد، به طوری که رژیم از درون منفجر شود و در بحبوحه تکه‌تکه شدن، تمرد و آشوب کلی، سقوط کند. نخبگان بدیل، در جایگاه خود اغلب در شرایط سردرگمی و نابسامانی، با به کارگیری افرادی که تجربه اندکی از مشاغل عمومی دارند، با عجله به سازمان‌های جدید قدرت شکل می‌دهند. رژیم چائوشسکو

8 Sandinista

9 National Transitional Council

در رومانی، در بحبوحه خشونت و آشوب سیاسی در ۱۹۸۹ از درون منفجر شد؛ اما جانشین آن، یک نظم سیاسی و اقتصادی بسیار متفاوت تحت لوای گروهی تازه استقرار یافته، یعنی جبهه رهایی ملی^{۱۰} به رهبری ایلیسکو بود. هم در شورش و هم در انفجار از درون، تلاش‌ها به منظور تغییر نظام سیاسی از خلال نهادهای دولتی موجود، تأثیر نمی‌گذارد، بلکه در تقابل با خط سیر اصلاح‌گرایانه، خارج از آنها کارگر می‌شود.

جنبش‌های منحصر به فرد

«انقلاب‌ها»ی مصر، تونس و یمن، شباهت کمی با سایر خط سیرهایی از این دست دارند. نخستین وجه مشخصه قابل بیان آنها، سرعت‌شان است. در مصر و تونس، شورش‌های توده‌ای قدرتمند نتایج سریع قابل توجهی به دست آوردند؛ تونس‌ها در طول یک ماه و مصری‌ها ظرف فقط هجده روز موفق به بیرون راندن حاکمان خودکامه قدیمی شدند و تعدادی از نهادهای مرتبط با آنها را از میان بردند - از جمله احزاب سیاسی آنها، هیئت مقننه و شماری از وزیران - در حالی که خود را ملزم به انجام سیاست‌های اصلاح سیاسی و اصلاح قانون اساسی می‌کردند. این دست‌آوردها به گونه‌ای حاصل شدند که علاوه بر سرعت روی‌دادن‌شان، به واسطه معیارهای نسبی، به طور قابل توجهی مدنی و صلح‌آمیز بودند. اما این پیروزی‌های سریع - برخلاف شورش‌های دامنه‌دار در یمن و لیبی یا بحرین و سوریه که همچنان نیز در جریانند - فرصت اندکی برای معترضان باقی می‌گذارند تا سازمان‌های موازی حکومت خود را بنیان نهند، البته اگر چنین چیزی به راستی جزء اهداف آنها باشد. در عوض، انقلابیون خواستار اصلاحاتی اساسی به نفع انقلاب هستند که انتظار دارند نهادهای رژیم گذشته - برای مثال ارتش مصر - آن‌ها را انجام دهند؛ اصلاحاتی به منظور تغییر قانون اساسی، برگزاری انتخابات، تضمین آزادی احزاب سیاسی و نهادینه کردن حکومت دموکراتیک. در اینجا ناهنجاری‌ای اساسی در مورد این انقلاب‌ها وجود دارد؛ انقلاب‌ها از اعتبار اجتماعی کلانی برخوردار شدند، اما فاقد مرجعیتی اجرایی هستند. آنها میزان قابل توجهی از هم‌مونی به دست آوردند، اما در حقیقت حکومت نکردند. از این رو، رژیم‌های پیشین کم و بیش دست‌نخورده باقی ماندند؛ نهادهای دولتی جدید یا ابزارهای نوین حکومتی کم تعدادی وجود داشتند که می‌توانستند مظهر اراده انقلاب باشند. به محض آنکه ساختارهای نوین پدیدار گشتند، به سرعت تحت تسلط ممت‌سواران قرار گرفتند نه انقلابیون، ممت‌سوارانی که سنتا جریانهای سیاسی منظمی بودند که رهبران‌شان، هنگامی که مبارزه علیه دیکتاتوری‌ها آغاز شده بود، در حاشیه قرار داشتند.

حقیقت دارد که انقلاب‌های ۱۹۸۹ اروپای مرکزی و شرقی به طور شگفت‌آوری سریع رخ دادند، و اکثراً خشونت‌آمیز نبودند؛ انقلاب آلمان شرقی ۱۰ روز و انقلاب رومانی فقط ۵ روز طول کشید. آنچه در این انقلاب‌ها بیشتر به چشم می‌آید - برخلاف انقلاب‌های مصر، یمن یا حتی تونس - این است که آنها موجب دگرگونی کامل نظام‌های سیاسی و اقتصادی ملی خود شدند. قابل ذکر است که می‌توانیم چنین امری را با بیان اینکه تفاوت میان آنچه مردم داشتند - یک حکومت کمونیستی تک‌حزبی با اقتصاد دستوری - و آنچه می‌خواستند - لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار - چنان شدید بود که مسیر تغییر می‌بایست مسیری انقلابی باشد، تبیین کنیم؛ در میانه راه، اصلاحات ظاهری به راحتی آشکار و در برابر آنها مقاومت شده بود.^{۱۱} این مسیر کاملاً برخلاف الگوی مصر یا تونس بود، جایی که مطالبات برای

10 National Salvation Front

۱۱ در مورد آلمان، نهادهای دولتی از درون منفجرشده آلمان شرقی (GDR) را به راحتی می‌توان در کارکردهای حکومتی آلمان غربی (FRG) منحل نمود.

«تغییر»، «آزادی» و «برابری اجتماعی» به حدی نامشخص بود که حتی ضدانقلاب هم می‌توانست آنها را به خود نسبت دهد. در این معنا، تجربیات مصر و تونس شباهت بیشتری به «انقلاب قرمز» سال ۲۰۰۳ گرجستان، یا «انقلاب نارنجی» ۲۰۰۴ اوکراین دارند، جایی که در هر دو مورد یک جنبش مردمی پایدار و گسترده، حکومت فاسد وقت را سرنگون کردند. در این نمونه‌ها، قاطعانه می‌توان گفت که خط سیر اصلاح‌طلبانه است تا انقلابی.

با این وجود، سویه امیدبخشی برای شورش‌های اعراب، یعنی رانه قدرتمند انقلابی که شورش اعراب را نسبت به اعتراضات در گرجستان و اوکراین، دقیقتر و گسترده‌تر کرد، در کار بود. در تونس و مصر، عبور از دیکتاتورها و سازوبرگ‌های زورگویانه آنها فضای آزاد بی‌سابقه‌ای را برای شهروندان، مخصوصاً از طبقات عوام، گشود تا جوامع آنها را اصلاح و از خود دفاع کنند. همانند اغلب وضعیت‌های انقلابی، انرژی عظیمی آزاد شد و حس بی‌همتای نوگرایی، حوزه عمومی را دگرگون کرد. احزاب سیاسی مغضوب از سایه‌ها بیرون آمدند و احزاب جدیدی بنیان گذاشته شدند - دست‌کم دوازده حزب در مصر و بیش از صد حزب در تونس - . سازمان‌های اجتماعی طنین‌انداز شدند و ابتکارات عامیانه قابل توجهی ظهور کردند. با وجود افزایش خطر آزار و اذیت، کارگران برای حقوق‌شان به مبارزه پرداختند و جنبش‌ها و اعتراضات غیررسمی صنعتی شدت پیدا کردند. در تونس، مجامع کارگری موجود نقش بسیار چشم‌گیرتری ایفا نمودند.

در مصر، کارگران برای ایجاد مجامع کارگری جدید و مستقل سعی و تلاش کردند؛ ائتلاف انقلاب ۲۵ ژانویه کارگران بر اصول انقلاب تأکید ورزید؛ تغییر، آزادی، عدالت اجتماعی. دهقانان خرد خواستار سندیکا‌های مستقل شدند. ساکنان زاغه‌نشین قاهره شروع به ایجاد نخستین سازمان‌های خودمختارشان کردند. گروه‌های جوانان برای بهبود محل سکونت زاغه‌نشین‌ها مبارزه کردند، عهده‌دار پروژه‌های مدنی شدند و غرور زاغه‌نشینان را احیاء نمودند. دانشجویان به خیابان‌ها ریختند تا از وزارت آموزش و پرورش بخواهند برنامه درسی‌شان را اصلاح کند. گروه‌های جدیدی به وجود آمدند - در مصر، جبهه انقلابی التحریر، در تونس، گروه عالی متحقق ساختن اهداف انقلاب - تا به متصدیان پسانقلابی به منظور اعمال اصلاحات هدفمند فشار وارد آورند. البته این گروه‌بندی‌ها نمایانگر سطوح بسیج مردمی خاص همین دوران استثنایی بود. با این حال، معنای فوق‌العاده رهایی، میل شدید به خود-تحقق‌بخشی، رویای یک نظم اجتماعی عادلانه، به کوتاه سخن، میل به «هر آنچه جدید است»، بود که روح این انقلاب‌ها را مشخص می‌کرد. با این وجود، همانطور که این لایه‌های اجتماعی انبوه بسیار جلوتر از نخبگان‌شان حرکت می‌کردند، ناهنجاری عمده این انقلاب‌ها آشکار شد؛ تناقض میان میلی انقلابی به «امر نو» و خط سیری اصلاح‌طلبانه که میتواند منجر به حفظ «امر کهنه» شود.

انقلاب‌های اصلاحی؟

دو سال پس از برکناری مبارک و بن‌علی، چگونه می‌توانیم از شورش‌های اعراب سر در آوریم؟ تا اینجا، پادشاهان اردن و مراکش اصلاحات سیاسی جزئی را انتخاب نموده‌اند؛ در مراکش، تغییر قانون اساسی، موجب شد که رهبر حزب اکثریت در پارلمان دولت جدیدی تشکیل دهد. در سوریه و بحرین، جنگ‌های طولانی علیه قدرت سرکوب‌گرانه رژیم‌ها، ناآرامی‌ها را به سمت مسیری شورشی سوق داد که نتایج آن کاملاً مشهود است. رژیم لیبی در یک جنگ خشونت‌آمیز انقلابی سرنگون شد. اما ناآرامی‌ها در مصر، یمن و تونس مسیری مشخص در پی داشت، مسیری که نه میتوان آن را فی‌نفسه «انقلاب» نامید، و نه صرفاً بر حسب معیارهای «اصلاح». در عوض، صحبت از «انقلاب‌های اصلاحی»

می‌تواند معنادار باشد؛ یعنی انقلاب‌هایی که هدفشان فشار آوردن برای اصلاحات، در از طریق نهادهای رژیم‌های موجود است.^{۱۲}

بدین لحاظ، «انقلاب‌های اصلاحی» مظهر واقعیتی متناقض‌اند. «انقلاب‌های اصلاحی» دارای مزیت تضمین گذارهای صلح‌جویانه، اجتناب از خشونت، تخریب و آشوب، هستند. اعمالی شیطانی که هزینه تغییر را به طور شگرفی افزایش می‌دهند؛ افراط‌کاری‌های انقلابی، «حکومت ترور» و محاکمه‌های شتابزده می‌توانند [انقلاب را از مسیرش] منحرف سازند. با این حال، امکان دگرگونی راستین از خلال اصلاحات نظام‌مند و معاهدات اجتماعی، بر بسیج و مراقبت دائمی سازمان‌های اجتماعی-اقتشار مردمی، انجمن‌های مدنی، مجامع کارگری، جنبش‌های اجتماعی، احزاب سیاسی-بستگی خواهد داشت تا فشار مداوم اعمال کنند. در غیر این صورت، «انقلاب‌های اصلاحی» حامل خطر همیشگی بازگشت ضدانقلاب، مخصوصاً به خاطر اینکه انقلاب هنوز توانسته ضدانقلاب را وارد نهادهای اصلی قدرت دولتی کند، هستند. می‌توان منافع قدرت‌مندی را تصور کرد، که به واسطه شدت شورش‌های مردمی خدشه‌دار شده‌اند، و با تخریب به خراب‌کاری و پروپاگاندا کی‌یف، شدیداً در پی آرایش مجدد هستند. نخبان شکست‌خورده ممکن است به واسطه توسل به «آشوب» و بی‌ثباتی، بدگمانی و ترس اشاعه دهند تا برای «روزگار بی‌خطر» در رژیم گذشته، نوستالژی به وجود آورند. مقامات بلندپایه پیشین، اعضای عالی‌مقام حزب [حاکمه] اسبق، سردبیران، تجار قدرتمند و رنج‌کشیدگان از کارمندان امنیت و ادارات اطلاعات به نهادهای قدرت و پروپاگاندا نفوذ می‌کنند تا اوضاع را به نفع خود سازند.

در یمن، عناصر اصلی رژیم گذشته دست‌نخورده مانده‌اند، ولو آنکه حس احیاء شده آزادی و کنشگری مستقل، وعده انجام ناگزیر اصلاحات سیاسی را دهند. گروه‌های حاکم پیشین تونس و مافیاهای اقتصادی با شبکه انبوهی از دسته‌بندی‌های سیاسی و سازمان‌های تجاری در دسترس خود، مترصد مقاومت و مسدود کردن مسیر برای تغییر حقیقی هستند. در مصر، شورای عالی نیروهای مسلح^{۱۳} با زندانی کردن تعداد زیادی از انقلابیون و تعطیل نمودن سازمان‌های اپوزیسیون انتقادی، مسئول سرکوب گسترده بود. هنگامی که حرارت انقلابی فرومی‌نشیند، زندگی عادی از سر گرفته میشود و افراد مملوء از سرخوردگی میشوند-شرایطی که در صحنه سیاسی اعراب پدیدار شده است، خطر بازگشت [ضد-انقلاب] یا تغییری صرفاً ظاهری، جدی‌تر می‌گردد.

عصری متفاوت

چرا شورش‌های اعراب، به استثنای وقایع لیبی و سوریه، این خصلت «انقلابی-اصلاحی»^{۱۴} را به خود می‌گیرند؟ چرا نهادهای اصلی رژیم‌های گذشته تغییر نمی‌یابند، در حالی که نیروهای انقلابی به حاشیه رانده می‌شوند؟ این امر تا حدی مرتبط است با سقوط بسیار سریع دیکتاتورها که دربردارنده این احساس است که انقلاب‌ها بدون تغییری اساسی در ساختار قدرت، به پایان رسیده و به اهداف خود دست یافته‌اند. همان‌طور که مشاهده کردیم، این «تفوق» آنی، فرصت چندانی برای جنبش‌ها

۱۲ واژه «refolution» توسط تیموتی گارتون‌اش در ژوئن ۱۹۸۹ برای توصیف سلسله اصلاحات سیاسی اولیه در لهستان و مجارستان، یعنی نتیجه مذاکرات میان مقامات کمونیست و رهبران جنبش‌های مردمی، وضع شد؛ تیموتی اش، «انقلاب اصلاحی، سرآغاز دو ملت»، New York Review of Books، 15 ژوئن ۱۹۸۹. در اینجا من به وضوح از «انقلاب اصلاحی» به معنای متفاوتی استفاده میکنم.

باقی نگذاشت تا سازمان‌های بدیل قدرت را بنیان نهند، ولو آنکه قصدش را هم می‌داشتند؛ در این صورت، این انقلاب‌ها، انقلاب‌هایی خودپایان‌بخش^{۱۵} می‌بودند. با این حال، چیز دیگری نیز در کار بود؛ انقلابیون خارج از ساختارهای قدرت باقی ماندند زیرا برای در دست گرفتن دولت برنامه‌ریزی نکرده بودند؛ هنگامی که در مراحل بعدی متوجه شدند که نیازمند برنامه‌ریزی‌اند، آن موقع فاقد منابع سیاسی بودند- سازمان، رهبری، رویکرد استراتژیک- چیزی که هم برای تحت کنترل در آوردن رژیم‌های پیشین، و هم برای مهار مُت‌سورانی چون اخوان‌المسلمین یا سلفی‌ها، که نقشی محدود در شورش‌ها داشتند اما به لحاظ سازمانی آماده قدرت‌گیری بودند، حیاتی است. یک تفاوت اساسی میان شورش‌های اعراب و پیشینیان قرن بیستمی‌شان این بود که شورش‌های قرن بیستم، در عصر ایدئولوژیکی کاملاً متفاوتی روی دادند.

تا دهه ۱۹۹۰، سه سنت ایدئولوژیک عمده، حاملان «انقلاب» به مثابه استراتژی تغییر بنیادی بودند؛ ناسیونالیسم ضداستعماری، مارکسیسم و اسلامگرایی. ناسیونالیسم ضداستعماری، که در اندیشه‌های فانون، سوکارنو، نهرو، ناصر یا هوشی‌مین انعکاس داشت، نظم اجتماعی پس از استقلال را به عنوان چیزی جدید، به مثابه نفی سلطه اقتصادی و سیاسی نظام استعماری پیشین و بورژوازی «کمپرادور»، درک می‌کرد. ولو آن‌که وعده‌های رژیم‌های پسااستعماری بسیار بیشتر از توانایی‌شان برای تحقق آنها بود، این رژیم‌ها پیشرفت‌هایی در آموزش، سلامت، اصلاحات ارضی و صنعتی‌سازی داشتند - یعنی معیارهایی که در معاهدات ملی توسعه تصریح شده بودند؛ [مثلاً در معاهده] المیثاق^{۱۶} در مصر (۱۹۶۲)، اعلامیه اروشا^{۱۷} (۱۹۶۷) و خط مشی‌های مونگازا^{۱۸} (۱۹۷۱) در تانزانیا. دست‌آوردهای اصلی این معاهدات در دولت‌سازی^{۱۹} است؛ مدیریت ملی، زیربنا و ساختار طبقاتی. با این حال، از آنجایی که نتوانستند از پس مشکلات اساسی مالکیت و توزیع ثروت نابرابر برآیند، حکومت‌های ناسیونالیست مشروعیت خود را از دست دادند. همان‌طور که انقلابیون ضداستعماری پیشین تبدیل به مدیران نظم پسااستعماری شدند، اکثراً از تحقق وعده‌هایشان ناکام ماندند؛ در بسیاری از موارد، حکومت‌های ناسیونالیست تبدیل به حکومت‌های خودکامه‌ای شدند زیر بار بدهی، سپس به سمت برنامه‌های تعدیل ساختاری نئولیبرالی رانده شدند، اگر پیش از آن به وسیله کودتاهای نظامی سرنگون نشده بودند یا به واسطه توطئه‌های امپریالیستی آسیب نمی‌دیدند. امروز جنبش فلسطین شاید آخرین مبارزه برای استقلال ملی باشد.

مارکسیسم بی‌شک پرابهت‌ترین جریان انقلابی دوره جنگ سرد بود. انقلاب‌های ویتنام و کوبا به نسلی از رادیکال‌ها الهام بخشید؛ چه‌گوارا و هوشی‌مین نه تنها در آسیا، آمریکای لاتین و خاورمیانه، بلکه برای جنبش‌های دانشجویی در ایالات متحده، پاریس، رُم و برلین نیز تبدیل به شخصیت‌هایی مثالین (نمادین بهتر نیست؟) شدند. جنبش‌های چریکی نماد رادیکالیسم دهه ۱۹۶۰ بودند. این جنبش‌ها در آفریقا پس از ترور لومومبا و با تشدید آپارتاید در آفریقای جنوبی به سرعت گسترش یافتند. در دهه ۷۰ میلادی، موجی از انقلاب‌های «مارکسیستی-لنینیستی»، حاکمیت‌های استعماری در موزامبیک، آنگولا، گینه بیسائو و جاهای دیگر را برانداختند. هر چند استراتژی تمرکز^{۲۰} که چه‌گوارا آن را ترویج داد در آمریکای لاتین ثمری نداشت، شورش‌های موفقیت‌آمیزی در شرف پایان دهه ۷۰ در گرانادا و نیکاراگوئه

15 self-limiting

16 al-Mithaq

17 the Arusha Declaration

18 Mwongozo guidelines

19 state-building

وجود داشتند، در حالی که السالوادور دیگر کاندیدای احتمالی پیشرفت انقلابی می‌نمود. رادیکال‌های آمریکای لاتین حامی جدیدی مانند الهیات رهایی‌بخش یافتند که کاتولیک‌های غیرروحانی و حتی اعضای روحانیان را برای پیوستن به مبارزه الهام بخشید. در خاورمیانه، جبهه آزادی‌مندی، بریتانیا را از خلیج عدن بیرون راند و جمهوری خلق یمن جنوبی را اعلام کرد؛ چریک‌های چپ‌گرا نقش قابل توجهی در ایران، عمان و مناطق فتح شده فلسطین ایفا کردند. تأثیر این جنبش‌های انقلابی بر جو روشنفکری غرب انکارناپذیر است، جنبش‌هایی که به انفجار طغیان جهانی جوانان، دانشجوینان، کارگران و روشنفکران در ۱۹۶۸ کمک نمود. در ۱۹۷۴، انقلاب سرخ، دیکتاتوری در پرتغال را سرنگون کرد. در حالی که برخی از احزاب کمونیست در اروپا و جهان در حال توسعه، مسیر بیش از پیش اصلاح‌گرایانه اتخاذ کردند (مثل «کمونیست‌های اروپا»)، نیروهای حائز اهمیت در سنت مارکسیست-لنینیستی، به استراتژی انقلاب متعهد باقی ماندند.

با این حال، چنین تصویری با سقوط بلوک شوروی به طور شگرفی تغییر کرد. مفهوم انقلاب چنان تبدیل به جزء جدایی‌ناپذیر سوسیالیسم شده بود که نابودی «سوسیالیسم واقعاً موجود»، به تأثیری از تحولات ضدکمونیستی در اروپای شرقی در اواخر دهه ۸۰ میلادی و پیروزی غرب در جنگ سرد، به نحو تأثیرگذاری به معنای پایان «انقلاب» و نیز توسعه دولت-محور^{۲۱} بود. دولت‌سالاری^{۲۲} به عنوان چیزی ناکارآمد و سرکوبگر بی‌اعتبار شد و منجر به نابودی خودمختاری و ابتکار عمل شخصی گشت. این دولت‌سالاری، با تمرکز بر قدرت دولت، چیزی که امروزه با اقتدارگرایی و شکست‌های بلوک کمونیست شناخته می‌شود، نسبت عمیقی با انگاره انقلاب داشت. پیشرفت نئولیبرالیسم که در سالهای ۱۹۷۹ تا ۸۰ با کامیابی‌های تاجر و ریگان آغاز شد، و بعدها به عنوان ایدئولوژی غالب در اغلب نقاط جهان گسترش یافت، نقشی اساسی در این تغییر گفتمان ایفا کرد. در عوض «دولت» و «انقلاب»، رشد استثنایی صحبت از NGOها، «جامعه مدنی»، «حوزه عمومی» و از این دست موارد به طور خلاصه، اصلاح- در میان بود. تغییر تدریجی تبدیل شد به تنها مسیر قابل قبول دگرگونی اجتماعی. حکومت‌های غربی، به کارگزاران و NGOها کمک کردند تا این تعالیم جدید را با جدیت ترویج کنند. گسترش بخش NGO در جهان عرب و جهان فقیر [یا به اصطلاح جنوبی]، به طور کلی تر دلالت بر تغییری شگرف از کنشگری اجتماعی سرشار از منافع جمعی، به تأکید بر خود-یاری^{۲۳} فردی در جهانی رقابتی داشت. در این زمانه نئولیبرال، روح برابری طلب الهیات رهایی‌بخش جای خود را به موج جهانی مسیحیت پروتستان انجیلی^{۲۴} داد که مملوء از روحیه نفع شخصی و انباشت فردی بود.

سومین سنت، سنت اسلام‌گرایی انقلابی بود، یعنی رقیب ایدئولوژیک مارکسیسم که با این حال، نشان حریف سکولار خود را در برداشت. از دهه ۷۰ میلادی به بعد، جنبش‌های ستیزه‌جوی اسلام‌گرا از اندیشه‌های سید قطب در نبرد خود علیه دولت‌های سکولار جهان اسلام کمک گرفتند؛ خود سید قطب آموزه‌های فراوانی از رهبر اسلام‌گرای هندی، ابوالاعلی مودودی، کسی که به نوبه خود تحت تأثیر استراتژی سازمانی و سیاسی حزب کمونیست هند بود، آموخت. رساله ۱۹۶۴ سید قطب با نام چراغی بر فراز راه^{۲۵}، که از پیشگامی مسلمانان برای خلع ید دولت جاهلی و بنیان نهادن یک نظم اسلامی راستین صحبت می‌کرد، تبدیل به معادل اسلامی رساله چه باید کرد؟^{۲۶} نین، و استراتژی راهبر

21 state-led development

22 *Étatism*

23 self-help

24 evangelical Christianity

25 *Milestones*

گروه‌های مبارزی چون جهاد، جماعت اسلامی، حزب التحریر، و لشکر جهاد شد. تعدادی از چپ‌گرایان سابق - عادل حسین، مصطفی محمود، طارق البشیری - به اردوگاه اسلام‌گرا گرویدند و اندیشه‌های سنت مارکسیست-لنینیستی را با خود به آنجا بردند. انقلاب ۱۹۷۹ ایران، هم متشکل از اندیشه‌های چپ بود و هم چراغی بر فراز راه سید قطب، که آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر کنونی، آن را ترجمه کرده بود. گروه مارکسیست-لنینیست فدائیان خلق و گروه «مارکسیست‌های مسلمان» مجاهدین خلق، نقشی چشمگیر در رادیکال کردن اپوزیسیون علیه دیکتاتوری شاه ایفا نمودند. مهمتر از آن، شاید نظریه‌پرداز نامدار، علی شریعتی بود که به عنوان دانشجوی جرج گورویچ، چپ‌گرای فرانسوی، با شور و حرارت در مورد «انقلاب» با آمیزه‌ای از اصطلاحات مارکسیستی و مذهبی سخن می‌گفت و خواستار یک «جامعه الهی بی‌طبقه» بود.^{۲۶} بنابراین، مفهوم انقلاب مفهومی اساسی برای مبارزان اسلام‌گرا، هم در شکل سنتی و هم در شکل شیعه، بود. این سنت همواره در تقابل آشکار با اسلام‌گرایان انتخابات-محور^{۲۷} از قبیل اخوان المسلمین قرار داشت که رویای ایجاد حمایت اجتماعی کارآمدی در سر داشتند تا دولت را از طریق ابزارهای صلح‌آمیز به دست گیرند.^{۲۸}

با این حال، حول و حوش ابتدای دهه ۲۰۰۰ میلادی، اعتقاد اسلام‌گرایان مبارز به انقلاب افول کرده بود. برای مثال، در ایران، اصطلاح یکبار گرامی‌داشته شده «انقلاب» مرتبط شد با تخریب و افراط‌گرایی، دست کم تا زمان پیروزی انتخاباتی محمد خاتمی در ۱۹۹۷. اسلام‌گرایی - که به عنوان جنبشی درک شد که اسلام را به مثابه نظامی جامع می‌نگرد، راه‌حل‌هایی برای تمام مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارد و بر التزام‌ها بیشتر از حقوق پافشاری می‌کند - دچار بحران شد. مخالفان استدلال می‌کنند که عملاً، «دولت اسلامی» تأسیس شده توسط تندروهای ایران، جماعت اسلامی پاکستان و لشکر جهاد اندونزی، در میان سایرین، هم به اسلام ضربه زد و هم به دولت. اواخر دهه ۹۰ و ابتدای دهه ۲۰۰۰ میلادی، شاهد ظهور چیزی بود که آن را جریان‌ات پسا-اسلامی نامیده‌ام. این جریان‌ات همچنان مذهبی هستند، نه سکولار، اما هدف آنان فراتر رفتن از سیاست‌های اسلامی است به واسطه ترویج جامعه‌ای دین‌دار و دولتی سکولار که تا حدود متفاوتی ترکیبی است از دین‌داری و حقوق [مدنی]. جریان‌ات پسا-اسلامی از قبیل حزب عدالت و توسعه (AKP) ترکیه و مراکش و حزب النهضه^{۲۹} تونس مسیری اصلاح‌گرایانه را به سمت تغییر سیاسی و اجتماعی دنبال می‌کنند؛ این جریان‌ات مملوء از اصطلاحات دوره پس از جنگ سرد - مثل «جامعه مدنی»، پاسخگویی، عدم خشونت و تدریج‌گرایی هستند.^{۳۰}

آرزوهای تنزل‌یافته

بدین ترتیب، شورش‌های اعراب در زمانی به وقوع پیوستند که افول ایدئولوژی‌های مخالفت‌جو - مانند ناسیونالیسم ضداستعماری، مارکسیسم-لنینیسم و اسلام‌گرایی - از ایده «انقلاب» مشروعیت‌زدایی کرده بودند. می‌توان گفت که این دوره بسیار متفاوت از اواخر دهه ۱۹۷۰ است، یعنی زمانی که من و دوستانم

26 Asef Bayat, 'Shariati and Marx: A Critique of an "Islamic" Critique of Marxism', Alif: Journal of Comparative Poetics, no. 10, 1990.

27 electoral Islamists

۲۸ به طور قابل توجهی القاعده، ستیزه‌جوترین و خشن‌ترین گروه جهادی، ذاتاً غیر-انقلابی باقی مانده است، آن هم به خاطر شکل چندملیتی و اهداف گوناگون از قبیل «نجات اسلام» یا «مبارزه با غرب»، و ایده جهاد به مثابه غایتی فی‌نفسه. بنگرید به Faisal Devji, Landscapes of Jihad, Ithaca ۲۰۰۵.

29 Nahda

30 Asef Bayat, ed., *Post-Islamism: The Changing Faces of Political Islam*, New York 2013.

در ایران خواستار انقلاب بودیم، ولو آنکه بسیار باورنکردنی می‌نمود؛ ما در هنگام دوچرخه‌سواری در اطراف مناطق ثروتمند شمال تهران به این فکر می‌کردیم که چگونه میتوان کاخ‌های شاه را تصرف کرد و خانه‌های مجلل را از نو توزیع نمود. ما به انقلاب می‌اندیشیدیم. اما در خاورمیانه هزاره نوین، به سختی می‌توان به انقلاب فکر کرد؛ تعدادی از اکتیویست‌های عرب واقعاً برای انقلاب تدبیر اندیشیده بودند، ولو اینکه خوابش را دیده باشند. به بیان کلی، میل برای اصلاح یا تغییر معنادار، درون ترتیبات سیاسی موجود بود. در تونس به ندرت کسی به «انقلاب» فکر می‌کرد؛ در واقع، آنطور که کسی به من گفت³¹، تحت حکومت دولت پلیسی بن‌علی، جماعت روشنفکر دچار «مرگ سیاسی» شده بود. در مصر، جنبش ۶ آوریل و جنبش مصر برای تغییر³²، به رغم تاکتیک‌های نوآورانه‌شان، اساساً اصلاح‌طلب بودند، از این حیث که تدبیری برای براندازی دولت نداشتند. تعدادی از فعالان آن جنبش‌ها ظاهراً در ایالات متحده، قطر یا صربستان، اکثراً در زمینه‌های نظارت بر انتخابات، اعتراض بدون خشونت، و شبکه‌سازی تعلیم دیده‌اند. در نتیجه، آن‌چه به عنوان شورش نمایان شده، مشخص نمود که این اتفاقات، انقلاب‌های فی‌نفسه نبودند، بلکه «انقلاب‌اصلاح» بودند، یعنی جنبش‌هایی انقلابی که می‌خواستند در رژیم‌های وقت خودشان دست به اصلاحات بزنند.

در حقیقت، ممکن است مردم ایده‌ای برای وقوع «انقلاب» داشته یا نداشته باشند، اما وقوع شورش‌های توده‌ای هیچ ربطی به نظریه‌پردازی در مورد آنها ندارد. شورش‌های توده‌ای را نمی‌توان طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی کرد، ولو آنکه مردم چنین کاری بکنند. انقلاب‌ها «به سادگی» روی می‌دهند، اما داشتن یا نداشتن ایده در مورد انقلاب‌ها در زمانی که روی می‌دهند، به طور بحرانی بر نتیجه آن تأثیر می‌گذارد. خصلت «انقلاب‌اصلاحی» شورش‌های اعراب در بهترین حالت به معنای آن است که این وقایع ناتمام می‌مانند، زیرا نهادهای اصلی و منافع رژیم‌های گذشته - و مُقت‌سواران، اخوان‌المسلمین و سلفی‌ها - به بی‌تأثیر کردن مطالبات برای تغییر اساسی ادامه می‌دهند. این نتیجه می‌تواند برای کسانی که در پی آینده‌ای سزاوار و شکوهمندانه بودند، دردناک باشد.

یادآوری اغلب انقلاب‌های عظیم قرن بیستم - انقلاب روسیه، چین، کوبا، ایران - که موفق به براندازی رژیم‌های خودکامه پیشین شدند و به سرعت دولت‌هایی جدید اما به یک اندازه مستبد و سرکوب‌گر ایجاد نمودند، می‌تواند مایه دلخوشی باشد. گسست‌های اساسی در نظم و مدیریت، دیگر اثر جانبی تغییر انقلابی رادیکال است. لیبی، جایی که رژیم قذافی با توسل به خشونت براندازی شد، نمی‌تواند مورد حسادت مبارزان مصری یا تونسی باشد. ترکیب وحشیگری قذافی و منافع غرب در نفت لیبی، منجر به شورش‌های خشونت‌بار و مخرب با همکاری ناتو شد که به حکومت استبدادی قذافی خاتمه بخشید. با این حال، حکومت جدید همچنان باید به سازمان سیاسی شفاف‌تر و همه‌پذیرتری شکل دهد. شورای گذار ملی، در مورد هویت اکثر اعضای خود و فرآیندهای تصمیم‌گیری‌اش پنهان‌کاری می‌کند. تقسیمات درونی میان اسلام‌گرایان و سکولارها - فقدان مراجع کارا برای گروه‌های شبه‌نظامی گوناگون بدون تعهد و مهارت‌های اجرایی نحیف شورای گذار ملی، نشان داد که این شورا آمادگی حکومت را ندارد.³³ لیبی جابجایی‌های عمده‌ای را تجربه کرد - در امنیت، روند اداری و آماده‌سازی زیربنای اساسی - پیش از آنکه مرجعیت از شورای گذار ملی به یک گروه غیرنظامی انتخابی واگذار شود.

مسئله، بی‌ارزش نشان دادن ایده انقلاب‌های رادیکال نیست، زیرا جنبه‌های مثبت بسیاری در مورد چنین تجربیاتی وجود دارد - برای مثال از میان مشهودترین جنبه‌ها می‌توان به حس بدیع‌رهایی، آزادی بیان، و امکان‌های بی‌نهایت برای آینده‌ای بهتر اشاره کرد. در عوض، ضروری است که بر این

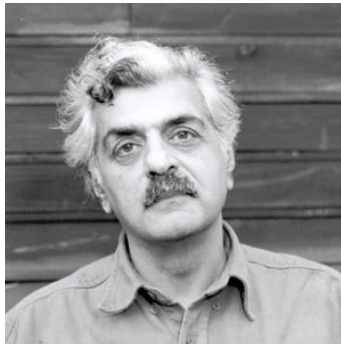
31 See also Beatrice Hibou, *The Force of Obedience*, Cambridge 2011.

32 Kefaya

33 Ranj Alaaldin, 'Libya: Defining its Future', in Toby Dodge, ed., *After the Arab Spring: Power Shift in the Middle East?*, London 2012.

واقعیت مسلم تأکید شود که براندازی انقلابی یک رژیم سرکوبگر، فی نفسه تضمین کننده آن نیست که نظامی عادلانه تر و همه‌پذیرتر حکم فرما می‌شود. در واقع امر، انقلاب‌های ایدئولوژیک رادیکال ممکن است در خود تخم حکومتی خودکامه را حمل کنند، و به منظور بازسازی دولت و از بین بردن دگراندیشی، فضای اندکی برای تکثرگرایی و رقابت سیاسی گسترده فراهم نمایند. در برابر، «انقلاب‌اصلاح» می‌تواند محیطی بهتر برای ادغام دموکراسی انتخابی به وجود آورد، زیرا بنا بر تعریف، ناتوان از اختصاص قدرت دولتی به خود است. در عوض، ظهور مراکز قدرت چندگانه -از جمله ضدانقلاب- می‌تواند زیاده‌روی‌های نخبگان سیاسی جدید را خنثی کند. از همین رو، اخوان المسلمین مصر، و حزب النهضه تونس غیرمحمتمل است که بتوانند قدرت را در انحصار خود درآورند، همانطور که طرفداران خمینی در ایران بعد از انقلاب درآوردند، زیرا دامنه منافع قدرتمند، از جمله منافع رژیم پیشین، پابرجا و تأثیرگذار باقی می‌ماند. شاید ارزش آن را داشته باشد که برداشت دیگری از «انقلاب» را مورد توجه قرار دهیم، در همان راستایی که ریموند ویلیامز در انقلاب طولانی مدت بسط داد؛ یعنی فرآیندی که در معنای پیچیده و چندوجهی خود، «دشوار» و «کلی» است، و صرفاً به معنای دگرگونی اقتصادی نیست، بلکه تغییر شکل اجتماعی و فرهنگی، و «انسانی» را نیز هم‌رسانی می‌کند و دربردارنده عمیق‌ترین ساختارهای روابط و احساسات است.^{۳۴} در نتیجه، ما در عوض آنکه در پی دست‌آورهای سریع یا نگرانی برای وضع مطالبات باشیم، می‌توانیم شورش‌های اعراب را به مثابه «انقلاب‌هایی طولانی مدت» در نظر بگیریم که ممکن است در ده یا بیست سال، به واسطه بنیان نهادن شیوه‌های نوین انجام امور، نحوه جدید اندیشیدن در مورد قدرت، نتیجه دهند. با این وجود، بحث اصلی بر سر دغدغه‌های معناشناختی پیرامون چگونگی تعریف انقلاب‌ها نیست، بلکه بر سر مسائل دشوار ساختارهای قدرت و منافع نهادینه شده است. به هر ترتیب، برای کسی که این فرآیند را -به عنوان «انقلاب طولانی مدت» صورت‌بندی می‌کند یا به مثابه چیزی که با دگرگونی رادیکال دولت می‌آغازد- مسئله حیاتی این است که چگونه تغییر بنیادی از نظم خودکامه پیشین به شکل‌گیری تغییر دموکراتیک اساسی تضمین می‌گردد، در حالی که از اجبار خشونت‌آمیز و نابرابری اجتناب می‌شود. با این حال، یک چیز مسلم است؛ گذار از «نظم کهنه» سرکوب‌گر به «نظم نوین» رهایی‌بخش، بدون مبارزات سرسختانه و بسیج عمومی توقف‌ناپذیر، هم در حیطه عمومی و هم در حیطه خصوصی، رخ نخواهد داد. در واقع امر، ممکن است «انقلاب طولانی مدت» شروع شود هنگامی که «انقلاب کوتاه مدت» پایان می‌یابد.

مارس-آوریل ۲۰۱۳



طارق علی

روزنامه‌نگار، نویسنده، مستندساز
عضو شورای سردبیری نیو لفت
ریویو، سین پرمیسو و کانتر فایر

گزیده ی آثار:

انقلاب بریتانیای پیش رو، ۱۹۷۱.
چه کسی از «مارگارت تاچر»
می‌ترسد؟ در ستایش سوسیالیسم، ۱۹۸۴.
شیلی: درس‌هایی از کودتا، ۱۹۷۸.
ایده‌ی کمونیسم، ۲۰۰۹.

میان گذشته و آینده (پاسخی به آصف بیات)

ابن خلدون در پیش‌گفتار خود بر کتاب مقدمه نوشت «سلسله‌ها و حکومت همانند بازاری برای جهان عمل می‌کنند و محصولات اندیشمندان و صنعت‌گران را به یک‌سان جذب خویش می‌کنند». متفکر قرن چهاردهمی، روش‌شناسی نوینی را برای درک تاریخ می‌ساخت که بر مطالعه‌ی تاریخ مغرب (مراکش) و نقد آثار مورخان عرب پیش از خود استوار بود. «سلسله‌ها و حکومت» را با واشنگتن یا «اجتماع جهانی» جایگزین کنید تا آنچه او می‌گوید مغایرتی با شرایط جهان مدرن نداشته باشد؛

خرد متمرّد و داستان‌های فراموش شده آن‌جا سر بر می‌آورند. در این بازار، داستان‌ها روایت می‌شوند و بخش‌هایی از اطلاعات تاریخی انتقال می‌یابند. هر آن چیز که در این بازار مورد تقاضاست، عموماً در هر کجای دیگر هم مورد تقاضاست. هرگاه سلسله‌ای مسلط، با اراده‌ای معطوف به ماندن در مسیر درست و تخطی نکردن از آن، از بی‌عدالتی، تعصب، ضعف و ریاکاری بپرهیزد، آنگاه کالاهای این بازار هم‌چون نقره‌ی خالص و طلای ناب خواهد بود. اما هرگاه از منافع و رقابت‌های خودخواهانه تأثیر پذیرد، یا میان استبداد و ناپاکی به نوسان درآید، آنگاه امتعه‌ی این بازار هم‌چون زباله‌ها و فلزات بی‌ارزش خواهند بود. منتقد خردمند می‌باید همان‌گونه که به پیرامونش می‌نگرد، خود قضاوت کند، چیزی را بیازماید، چیزی را بستاند و چیز دیگری را انتخاب کند.

با نگاهی به جهان عرب، دو سال پس از خیزشی که در بهار ۲۰۱۱ در سراسر آن شعله‌ور شد، چگونه می‌توانیم خروجی‌های به‌دست آمده را داوری کنیم؟ صحنه‌هایی بچه‌گانه از سیاست در مصر و تونس، درگیری‌هایی پنهان در یمن، آتارشی مسلحانه در لیبی، جنگ داخلی در سوریه، بحران‌های حاکمیتی در لبنان، سرکوب‌ها در بحرین و قدرت منطقه‌ای تقویت‌شده برای ریاض و قطر؟ آیا هیچ الگوی قابل درکی در جهان کنونی عرب وجود دارد؟ مقاله‌ی آصف بیات با عنوان «انقلاب در روزگاری نامناسب» در بررسی اولیه اثری مدبرانه است. بیات یک طبقه‌بندی از راهبردهای مخالفان ارائه می‌کند - اصلاح‌طلب، ستیزه‌جو، انقلابی - که در چارچوب مقایسه‌ای و تاریخی گسترده‌ای تعریف شده است. از یک منظر، او چنین بحث می‌کند که اکنون زمانه‌ی مناسبی برای انقلاب است؛ ورشکستگی لیبرال دموکراسی و غیرقابل اعتماد بودن حکومت‌ها در رویارویی با سطح فزاینده‌ی نابرابری و محرومیت، که توسط بحران مالی نیز تشدید شده است، تنگنایی سیاسی را موجب شده است که گویا خواهان

تغییری انقلابی است. اما استمرار ایدئولوژی نولیبرال و شکست‌های وارد شده بر جریان‌ات انقلابی پیش‌ضد استعماری، مارکسیست-لنینیست و اسلام‌گرا-امکان چنین تغییری را کاهش داده‌است؛ «ابزارها و چشم‌اندازها» هر دو مفقودند. در نتیجه، به باور بیات، مخالفان دیکتاتوری‌ها در مصر و تونس سیاست «انقلاب‌های اصلاحی» را در پیش گرفتند؛ بسیج عمومی برای واداشتن حکومت به اصلاح خود، به جای سرنگون کردن آن. تنها زمانی که دولت‌های سرکوب‌گر با نیروهای مسلح خود پاسخ توده‌ها را دادند -لیبی و سوریه- این «انقلابیون اصلاح‌طلب» ناگزیر از شورش‌هایی بلافاصله (و با پشتیبانی ناتو) شدند و خشونت ایجاد شده به سرنگونی دولت انجامید.

بیات واژه «انقلاب اصلاحی» را از متفکر زمان جنگ سرد، تیموتی گارتون‌اش به عاریت گرفته است که این واژه را برای توصیف آزادسازی در حال رخ‌دادن در لهستان و مجارستان در بهار ۱۹۸۹ جعل کرد. هر چند بیات خود نیز معترف است که فرآیندهای سیاسی در تونس و مصر، تغییرات بنیادین اقتصادی را، نظیر آنچه مذاکرات در اروپای مرکزی آن سال‌ها به ارمنان آورد، هدف نگرفته‌اند. او بر این باور است که از این منظر، انقلاب گل سرخ گرجستان در سال ۲۰۰۳ و انقلاب نارنجی اوکراین در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، علی‌رغم فقدان خروش آزادی‌خواهانه‌ای که از جامعه‌ی مصر در میدان تحریر آزاد شد، نمونه‌های شبیه‌تری هستند. بیات با به عاریت گرفتن ایده‌ی ریموند ویلیامز از مفهوم «انقلاب طولانی» به عنوان یک راهبرد ممکن برای «تغییر معنادار دموکراتیک» به نتیجه‌گیری می‌پردازد. اما چنین جستاری را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

واژه‌شناسی

بیات به درستی بر فقدان ابزار و چشم‌انداز برای سرنگونی انقلابی این رژیم‌ها تأکید می‌کند، اما علاوه بر آن، عمق و ابعاد اثرزایی‌های طغیان‌گر آزاد شده در مصر، یمن و تونس را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد. این که استفاده از نوواژه‌ی «انقلاب اصلاحی» تا چه اندازه برای نشان دادن واقعیات موجود مفید است، خود بحث دیگری است. مفهوم‌سازی اصیل این واژه به فرآیندی بسیار متفاوت اشاره دارد. گارتون‌اش مذاکراتی را مورد توجه قرار می‌داد که میان دولت‌ها در جریان بود و نمایندگان مخالف را در بوداپست و ورشو، که در آنجا، صاحب‌منصبان «شیرفهم‌شده» درگیر در نمایش «یک عقب‌نشینی بی‌سابقه»، پیشنهاد تقسیم قدرت می‌دادند و در راه رسیدن به دموکراسی پارلمانی می‌کوشیدند و فریاد «موفق باشید!» سر می‌دادند (حتی گارتون‌اش اعتراف می‌کند چشم‌انداز مدیران کمونیست که به مدیرانی کاپیتالیست میدل می‌شدند دورانی دشوار را برای او به همراه داشته است). صرف نظر از رومانی و جمهوری خلق آلمان، بسیج مردمی در اروپای شرقی به نسبت در مقیاس کوچکی صورت گرفت؛ گله‌گذاری‌های راحت‌طلبانه‌ی بهار ۱۹۸۹، فاصله‌های بس طولانی با هشدارهای سخن‌گوی یونیفورم پوشیده‌ی شورای عالی نظامی مصر و سرهای شکسته‌ی میدان تحریر داشت.

«انقلاب اصلاحی» نقشی در شعارهای تظاهرکنندگان در سال ۲۰۱۱ هم نداشت: «ملت سقوط - و نه اصلاح - نظام را می‌خواهند!» در چنین ادبیاتی، خطر ابهام در تاکتیک‌ها - که بنا به تعریف، در هر جنبش مصمم و تاثیرگذاری باید انعطاف‌پذیر باشند - و البته در اهداف، به روشنی دیده می‌شود. به هر روی، شعارها و روحیه‌ی جمعیت در قاهره، سوئز و اسکندریه کاملاً مشخص بود. این تنها مبارک نبود که باید می‌رفت؛ بلکه شکنجه‌گران او - از جمله عمر سلیمان نامبارک که دولت اوپاما زمانی او را به عنوان جانشین مبارک معرفی می‌کرد - و نیز نیروهای وزارت کشور که مصر را برای دهه‌ها به خشونت کشیده بودند هم باید می‌رفتند. فقط ارتش بود که علی‌رغم نقش فرماندهان ارشد فاسد و سازشکارش که پس از شکست سال ۱۹۷۳، به مزدوران ایالات متحده بدل شده بودند، در معرض تعدی قرار نگرفت. تصمیم رهبران مخالف در فوریه‌ی سال ۲۰۱۱ مبنی بر احتراز از شکاف در میان ارتشی‌ها،

علی‌رغم پیوستن افسران جوان و سربازان به جمعیت معترض، احتمالاً محاسبه‌ی تاکتیکی اشتباهی برای حفظ توازن قوا بود تا امید بستن به نهادهای دولت مبارک. «انقلاب اصلاحی» در معنایی که آصف بیات آن را به کار می‌گیرد، اگر اصولاً معنایی داشته باشد، بیشتر به انقلاب‌های بولیواری در آمریکای جنوبی قابل اطلاق است که مدل آن صراحتاً توسط اخوان و النهضه رد شده و به‌صورتی تراژیک، تنها مورد پشتیبانی اندکی از سوی افسران جوان ارتش است.

واژگان بیات توجه اندکی را به محتوای اجتماعی و اقتصاد سیاسی شورش‌های عربی معطوف می‌دارد. در اینجا مقایسه با اروپای مرکزی سال ۱۹۸۹ به کلی در هم می‌شکند. دولت‌های عضو کومکون، نسخه‌های بدیل سوسیال-دموکراسی‌های غربی در شرق، در واقع دیکتاتوری‌های سوسیالی بودند، با سطوح بالایی از شهرنشینی در بسیاری از نقاط، با بخش‌های صنعتی در مقیاس بزرگ، با تدارکات اجتماعی، آموزشی و فرهنگی که، همان‌گونه که جی.ام. تاماش در مقاله‌ی دیگری به آن اشاره کرده‌است، اکثریت شهروندان را تحت پوشش قرار می‌داد. در خلال سال‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، گروه‌های رهبری‌کننده‌ی بوروکراسی‌ها به‌صورت فزاینده‌ای به نوسداری بازار تمایل یافتند. به محض آن که توافقی با مخالفان طرفدار سرمایه‌داری به دست آمد، شوک‌درمانی کاهش هزینه‌ها و خصوصی‌سازی، ساختارهای اجتماعی موجود را متلاشی کرد و با پیروزی شرکت‌های غربی در رقابت، بخش عمده‌ای از صنایع بومی تعطیل شد. در مقابل، در جمهوری‌های عربی، صنعتی‌سازی با هدف جایگزینی واردات همواره به شکلی بسیار محدود صورت گرفته‌است و کارگران هیچ‌گاه آن اهمیتی را که در دولت‌های سوسیالیستی داشته‌اند به دست نیاوردند. فقر در نواحی روستایی جدی است. پیرامون شهرهای بزرگ را زاغه‌های گسترده‌ای گرفته‌است، و نرخ بیکاری در میان جوانان به‌طرز ناامیدکننده‌ای بالاست. مصر در دوران رهبری سادات بخش عمده‌ای از برنامه‌های دولت رفاه محدود خود را متوقف ساخت و برنامه‌های خصوصی‌سازی را آغاز نمود. امتیازات اجتماعی، و به‌طور خاص یارانه‌های غذا و سوخت، خصلتی کالبدی دارند؛ مساجد - «مفت‌سواران» بیات - تامین‌کننده‌ی بخش عمده‌ای از خدمات بهداشتی و آموزشی‌اند که در دسترس فقراست. نولیبرالیسم مشخصاً در خدمت منافع دوستان رژیم بوده است. ناآرامی‌های اجتماعی و اعتصابات گاه و بی‌گاه سرکوب شده، اما هیچ‌گاه به تمامی محو نشده‌اند. چگونگی صورت‌بندی مطالبات سیاسی و اقتصادی هم‌چنان مشکل راهبردی اصلی در جنبش‌های اعتراضی است.

ابعاد گم‌شده

علاوه بر این و با اهمیتی برابر، دسته‌بندی سیاسی و انتزاعی بیات - اصلاح، انقلاب، چیزی میان این دو - از هرگونه تحلیل کلان‌موازنه‌ی نیروهای درگیر مانع می‌کند. اگر خیزش‌های عربی به صورت شورش‌هایی محلی در برابر دولت‌های پلیسی فاسد و محرومیت اجتماعی آغاز شدند، با ورود قدرت‌های خارجی و همسایگان منطقه‌ای به بلوا، به سرعت خصلتی جهانی یافتند. بیات در تلاش خود برای یافتن مشابهت‌هایی میان امروز جهان عرب و گذشته‌ی اروپا، تأثیرات عینی امپریالیسم غرب در منطقه را نادیده می‌گیرد. مرزهای کنونی کشورهای عرب توسط فاتحان جنگ جهانی اول ترسیم شد و بیانیه‌ای از کابینه‌ی بریتانیا - که مورد مخالفت تنها عضو یهودی کابینه را به همراه داشت - را نیز در بر می‌گرفت که خواهان تسهیل در برپا کردن خانه‌ای ملی برای یهودیان اروپا در فلسطین بود؛ و از پی آن، برنامه‌ای برای اشغال، ریشه‌کنی و اخراج بخش بزرگی از جمعیت بومی فلسطینی برای پاک‌سازی زمین برای استقرار دولت اسرائیل. تحلیل کاملی از برون‌داده‌های امروز جهان عرب، بدون در نظر گرفتن نقش ایالات متحده، به عنوان قوی‌ترین نیروی نظامی و دیپلماتیک حاضر در منطقه، امکان‌پذیر نخواهد بود، و با در نظر گرفتن تأثیر لابی اسرائیل در آمریکا بر سیاست‌های خارجی ایالات متحده، ارزیابی دقیقی

از نقش ایالات متحده در منطقه بدون در نظر گرفتن مسئله‌ی اسرائیل-فلسطین امکان‌پذیر نیست. دلیل سرپاماندن رژیم‌های استبدادی در جهان عرب، مدت‌ها پس از سقوط دیکتاتوری‌های دوران جنگ سرد در آمریکای لاتین، آفریقا و بیشتر بخش‌های آسیا، عمدتاً ناشی از منطق پیچیده‌ی ایالات متحده در حفاظت آزمودنانه از نفت منطقه و تاثیرگذاری اسرائیل بر سیاست‌های خاورمیانه‌ای آن است. انتخابات آزاد یا خطر روی کار آمدن اسلام‌گرایانی همراه بود که ممکن است بر اساس گفتمان دفاع از فلسطین عمل کنند. طبیعت استثناگرایی جهان عرب در برابر قدرت فزاینده‌ی «موج سوم» دموکراتیزاسیون، به روشنی در الجزایر قابل مشاهده است که بهار عربی در آن از سال ۱۹۸۸ آغاز شد. پس از یک هفته اعتراض مردمی، رژیم جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی با برگزاری نخستین انتخابات شهرداری‌ها، و بعد، در سال ۱۹۹۰، درست در زمانی که تهاجم گسترده‌ی نظامی ایالات متحده، با برافروختن شعله‌ی نخستین جنگ خلیج، خشم عمومی را در منطقه برانگیخته بود، با برگزاری انتخابات شورای ملی موافقت کرد. در دور نخست انتخابات، بزرگ‌ترین حزب اسلام‌گرا، جبهه‌ی اسلامی رستگاری، که کمی پیش از آن، تظاهرات ضد جنگ بسیار بزرگی را رهبری کرده بود، با ائتلاف به پیروزی رسید. ارتش الجزایر، به توصیه‌ی واشنگتن و پاریس، مرحله‌ی دوم انتخابات را کنسل کرد. جنگ داخلی خشونت‌بار و نابودکننده‌ی همراه با خشونت‌های گسترده از جانب هر دو طرف به راه افتاد و تا مرحله‌ی جنگی فرسایشی به پیش رفت، در حالی که توده‌ها به انفعالی تلخ پناه برده بودند. آمارهای محافظه‌کارانه، تلفات را بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر برآورد می‌کند، بی‌آن‌که مخالفتی را از سوی قدرت‌های غربی برانگیخته باشد. الجزایر هنوز به تمامی از این مصیبت قد راست نکرده است.

با کمی تفاوت، رژیم‌های پوپولیست-ناسیونالیستی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، در مصر، سوریه، عراق، یمن، لیبی و الجزایر با قدرت رسیدند، همگی به صورتی تراژیک- بر اساس خوانشی از مدل شوروری بنا نهاده شده بودند؛ یک دولت تک حزبی با یک حزب به رسمیت شناخته شده، یک کیش شخصیت مضحک که رییس‌جمهوری وقت را تقدیس می‌کند و انحصار رژیم در سیاست و جریان اطلاعات. فروپاشی اتحاد جماهیر، روسای جمهور مادام‌العمر را به نسخه‌بدل‌های بدی از نمونه‌ی اصلی بدل ساخت. زمانی که آنان در اجلاس سران عرب در مقابل دوربین‌ها ژست می‌گرفتند، مظفر النواب، شاعر تبعیدی عراقی، بی‌رحمانه به هجویشان می‌پرداخت. اما در همان زمان، اجلاس پلیس‌های مخفی (مخابرات) آنها با دستور کار جدی‌تری برگزار می‌شد؛ همکاری با موساد، تبادل یادداشت‌هایی پیرامون مخالفان، رقابت در تقدیم قربانی به پیشگاه کشورهای ناتو، و گهگاه، خنده‌هایی مستانه در زمانی که تاثیر شکنجه را بر قربانیان‌شان تعریف می‌کردند. نه پلیس‌های مخفی و نه حامیان‌شان در ایالات متحده/اروپا، ابعاد ناآرامی‌هایی را که در پیش بود نمی‌دانستند.

مداخلات

غافلگیری از انفجار ناآرامی‌ها در سال ۲۰۱۱؛ نخستین واکنش واشنگتن و پاریس حمایت از خراج‌گزاران قدیمی‌شان بود. میشل آلبو-ماری، وزیر امور خارجه‌ی دولت سارکوزی، امیدوار بود دوست قدیمی‌اش بن‌علی آن قدر تاب بیاورد تا چتربازان فرانسوی برای دفاع از رژیم او گرد هم آیند. اما خیلی دیر بود؛ الیگارش تونسوی در هواپیمای خود عازم عربستان سعودی بود. با مرگ صدها نفر در مصر، تلاش‌های دولت اوباما برای نجات چهره‌ی مبارک باید کنار گذاشته می‌شد؛ اما واشنگتن، در سرزمینی با اهمیت ژئواستراتژیک بسیار مانند مصر، ابزارهای بالقوه‌ی دیگری نیز دارد. مذاکراتی سریع و ضروری با فرماندهی عالی ارتش در جریان بود. خواسته‌ی اساسی ایالات متحده آن بود که حاکمان جدید مصر به قرارداد ۱۹۷۹ با مصر پای‌بند بمانند که مصر را از حق اعمال قدرت بر کل باریکه‌ای از خاک این کشور که در مجاورت مرز اسرائیل قرار داشت محروم می‌ساخت. یکی از نخستین اعلامیه‌های شورای عالی

نیروهای مسلح در زمان به دست‌گیری قدرت، از توافق بر حفظ این معاهده حکایت داشت. شورای عالی نیروهای مسلح، به زودی نشان می‌داد ابزاری ناپخته و خام‌دست است، اما اهداف کوتاه‌مدت واشنگتن بدین ترتیب تأمین می‌شد.

بعد از میدان‌التحریر، اعتراضات بومی دیگر غافلگیرکننده نبودند و نیروهای امپریالیستی -هم‌داستان با همسایگان منطقه‌ای- دست بالا را در شکل‌دهی به خروجی شورش‌ها در اختیار گرفتند. بیات «نفت» و «خشونت» را زمینه‌های مداخله‌ی نظامی غرب می‌دانند، اما هیچ توضیحی برای واکنش‌های شدیداً متغیر ناتو در کشورهای مختلف ارائه نمی‌کند. برای واشنگتن، کشورهای عربی بر اساس سلسله مراتبی مبتنی بر محاسبه‌ی منافع رده‌بندی می‌شوند؛ اهمیت ژئواستراتژیک، نزدیکی به اسرائیل، نفت و ثروت، موقعیت، وزن جمعیتی و جایگاه دوستانه-خصمانه. مصر، به عنوان محور ژئواستراتژیک منطقه، از سال ۱۹۷۳ دوست نزدیکی برای ایالات متحده محسوب می‌شد که پس از اسرائیل، مقام دوم را در میزان کمک‌های نظامی دریافتی داشته است. با یمن فقیر، به عنوان وابسته‌ای به عربستان سعودی برخورد می‌شد و ایالات متحده تا زمانی که توانست «صالح» را در قدرت نگاه داشت. فقط پس از شکاف در ارتش و بمباران اقامت‌گاه مستبد، که به جراحت او انجامید، بود که واشنگتن او را به ریاض منتقل کرد و کوشید تا توافق عمومی را برای استقرار دولتی ملی، با استمرار حضور مردان «صالح» در قدرت جلب کند.

با پادشاهی‌هایی که وجود خود را مدیون امپریالیسم بریتانیا/ایالات متحده هستند، همواره به طریق دیگری رفتار شده است؛ در اردن، عربستان سعودی، عمان، بحرین و کشورهای حاشیه‌ی خلیج، سلسله‌هایی فاسد هم‌چنان حکمرانان عالی‌زندی و سیاست هستند. در این «ستون‌های ثبات»، ارزش‌های غربی -آزادی‌های فردی، حقوق بشر، منع تبعیض علیه زنان و اقلیت‌ها- و قبحانه‌تر و شدیدتر از هر دولت «تبهکار» دیگری، و تنها با کوچک‌ترین زرمه‌های نارضایتی از سوی کاخ سفید، مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌گیرد. در بحرین، پنتاگون و وزارت خارجه ایالات متحده، به روشنی از مداخله‌ی نظامی عربستان سعودی حمایت کردند که به فرقه‌گرایانه شدن تنش‌ها کمک کرد - جوانانی که آغازگر شورش بودند شعار می‌دادند «نه شیعه، نه سنی؛ ما بحرینی هستیم!» - و جنبش را در هم شکست. این موفقیت ریاض و قطر را تشجیع کرد تا به خشونت در لیبی و سوریه دامن زنند. با تاکتیک مورد تأیید کاخ سفید و اسرائیل، شبکه‌ی الجزیره به بلندگویی برای نظامی‌کردن بهار عربی تبدیل شد؛ با سرخطهایی برآمده از عداوت‌های شخصی، نفرت طایفه‌ای و دشمنی کشنده‌ای با ایران.

واشنگتن همواره روابط سردی با جمهوری‌های ناسیونالیست عرب داشته است. لیبی اهمیت ژئواستراتژیک یا وزن جمعیتی چندانی ندارد. از منظر جامعه‌شناختی، بیشتر با کشورهای حاشیه‌ی خلیج قابل مقایسه است، با جمعیتی اندک، حجم بالایی از نیروی کار خارجی، و اقتصادی تماماً وابسته به درآمدهای نفتی. لفاظی‌های قذافی طرابلس را اکیدا در فهرست دشمنان واشنگتن قرار داده بود، هرچند سازمان سیا تمایل زیادی به برنامه‌های او در قلع و قمع اسلام‌گرایان داشت. قذافی در سال ۲۰۰۳ و با تسلیم برخی تجهیزات ابتدایی هسته‌ای، میدل به یک دوست شد و به جنگ غرب علیه تروریسم پیوست. در مقابل سازمان اطلاعات بریتانیا نیز مخالفان لیبیایی را تحویل دولت قذافی داد. اما برخلاف مبارک و بن‌علی -عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی واشنگتن یا پاریس- قذافی غیرقابل پیش‌بینی بود. او می‌توانست در یک‌ماه خشن و انتقام‌جو باشد، و در ماه بعد، از کسانی که به اشتباه درگیر خشم او شده بودند دلجویی کند. مسیر زندگی قذافی عمدتاً -و عموماً در مسیری اشتباه- بر اساس نیاز همیشگی او به قیافه گرفتن هدایت می‌شد. او قادر بود برای بالا کشیدن خود به جایگاه اخلاقی و ایدئولوژیکی که هیچ‌گاه بدان دست نیافته بود، به افراطی‌ترین شکل ممکن خودفریبی و خیال‌پردازی متوسل شود. پس از احیای اعتبار او نزد غربی‌ها، مشاورین غربی او را ترغیب کردند تا قول استقرار بازار آزاد، آزادسازی مشارکت

در فعالیت‌های نفتی و گشودن سواحل دست‌نخورده‌ی لیبی به روی صنعت گردشگری جهانی را بدهد. قذافی موافقت کرد اما به دو پهلوی سخن گفتن ادامه داد. در مقابل، قذافی فکر می‌کرد می‌تواند قدرت‌های غربی را با خرج کردن راضی نگاه دارد؛ او به کمپین انتخاباتی سارکوزی و دانشکده‌ی علوم اقتصادی لندن کمک مالی کرد، و نیز پذیرای لرد گیدنز شد که ستایش تهوع‌آور او بر این مینا که کتاب سبز قذافی و راه سوم تونی بلر (که در واقع گیدنز نویسنده‌ی آن بود) مشترکات زیادی دارند، چندان هم خالی از واقعیت نبود.

اشتباهات و شکست‌های جدی‌تر قذافی - امتناع از ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی مناسب، و بدین ترتیب، امحاء وفاداری‌های قبیله‌ای، سرکوب خون‌بار مخالفان اسلام‌گرا - در طول نخستین هفته‌های خیزش مردم لیبی در فوریه‌ی سال ۲۰۱۱ خود را به خوبی نشان دادند. اما به محض آن‌که دریافت غرب قصد سرنگونی او را دارد، آماده‌ی مذاکره شد. این داستان نظامی - انسان‌دوستانه که قذافی به کشتار مردمش تمایل داشت، عمدتاً بر پایه‌ی گزارش‌های الجزیره است که نیروی هوایی لیبی معترضان را زیر آتش گرفته‌اند. چیزی که بر اساس شهادت گیتس، وزیر دفاع ایالات متحده و آدمیرال مولن در برابر کنگره، یک داستان خیالی بود. زمانی که ارتش شهرهای مصراته، زاویه یا عجدابییه را باز پس گرفت هم هیچ قتل عامی رخ نداد. هشدار قذافی مبنی بر «عدم بخشایش» در هفدهم ماه مارس، صراحتاً به شورشیان مسلح بنغازی بر می‌گردد، اما در عین حال، عفو و راه فراری را از طریق مرز مصر، برای کسانی که سلاح خود را زمین بگذارند منظور می‌دارد. علی‌رغم خشونت رژیم قذافی، شواهد اندکی وجود دارد که بمباران‌های ناتو از «بروز نسل‌کشی»، «یک رواندای دیگر» جلوگیری کرده باشد؛ یا آن‌گونه که اوپاما گفت «اگر یک روز دیگر صبر کنیم، بنغازی قتل عامی را خواهد دید که در تمام منطقه طنین خواهد انداخت و وجدان جهان را خواهد آلود». تا پیش از آغاز حملات ناتو، کمتر از هزار نفر در لیبی کشته شده‌بودند، اما در محافظه‌کارانه‌ترین تخمین‌ها، هشت تا ده هزار نفر در شش ماه بمباران، توسط هواپیماهای ناتو که نه به «حفاظت از غیرنظامیان»، بلکه به هدف‌گیری هر جایی می‌پرداختند که نیروهای قذافی ممکن بود پیدا شوند، کشته شدند.

جنگ کشور را تکه‌تکه‌شده و به شدت مسلح برجای گذاشت، در شرایطی که قدرت در دست کسانی انباشته شده بود که می‌توانستند خشونت را در قلمرو خود به صورت انحصاری و فراتر از کنترل کنگره‌ی عمومی ملی که در جولای ۲۰۱۲ انتخاب شده بود (و گفته می‌شد قطر از هر دو حزب اصلی آن حمایت می‌کرد) به کار برند. کنسول‌گری ایالات متحده، همراه با وابسته‌ی سازمان سیا در بنغازی، در سپتامبر سال ۲۰۱۲ مورد حمله‌ی شبه نظامیان لیبیایی قرار گرفت که منجر به مرگ سفیر شد. در همین حال، علی‌رغم ادعای «مدیریت شفاف»، آینده‌ی شرکت ملی نفت در پرده‌ای از ابهام قرار داشت. نفت لیبی ۵.۳ درصد ذخایر جهانی را در بر می‌گیرد، و اگر قرار باشد شرکت ملی نفت خصوصی شود، قطعاً به تعداد کافی خریدار خواهد داشت.

صحنه‌ی آخر سوریه

دولت پلیسی حزب بعث در سوریه، با اهمیت ژئواستراتژیکی به مراتب بیشتر، نقشی دوگانه را در منطقه بازی کرده است؛ پشتیبانی از حزب‌الله در لبنان و پناه دادن به رهبران حماس برای سالیان متمادی، و از سوی دیگر، بی‌تفاوتی نسبت به اشغال نواحی جنوب‌غربی‌اش توسط اسرائیل و همراهی با ایالات متحده در اشغال عراق. از بعضی نظرات، سوریه نشان داد که به مراتب کمتر از دیگر کشورهای منطقه قابلیت جذب در نظم مورد نظر ایالات متحده را داراست؛ به نظر می‌رسید سوریه، نه همانند اردن و ترکیه به همکاری با اسرائیل و غرب پردازد، و نه همانند مصر حق اعمال قدرت خود را محدود کند. بیست سال پس از پایان جنگ سرد، دمشق هنوز به دنبال فضایی برای مانور میان ناتو و روسیه است،

هرچند این فضا رو به کوچک شدن می‌رود. ایران پشتیبان سوریه در مقابله با سعودی‌ها در لبنان بوده است. اگر چه رژیم بشار اسد عقلانی‌تر از آن چیزی است که رژیم قذافی بود، اما انتخاب‌های آن، به واسطه‌ی هراس از انتقام اکثریت سنی‌مذهب از اقلیت‌های علوی و مسیحی که همواره کشور را اداره کرده‌اند، محدود می‌شود.

برای چندین ماه، اعتراضات مردمی در صلح و آرامش برگزار شد و قدرت جنبش، تاحدودی مشابه انتفاضه‌ی اول فلسطین افزایش یافت. اما امیدهای اولیه که ابعاد خیزش و مردمی بودن آشکار آن، رژیم را وادار به مذاکره -خواستهای اصلی مردم برگزاری انتخابات و تشکیل شورایی بود که قانون اساسی جدید را تدوین کنند- خواهد کرد، هیچ‌گاه برآورده نشد. شواهدی وجود دارد که اقلیتی درون نظام موافق چنین روندی از مذاکرات بودند، اما اسد، که به دنبال تقلید از استبداد سخت‌گیرانه‌ی پدرش بود، به این باور رسیده بود که هرگونه سازشی کشنده خواهد بود. استقرار کمپ‌های آموزشی ارتش آزاد سوریه در ترکیه در تابستان ۲۰۱۱، ابراز علاقه‌ی عربستان سعودی به سرنگونی دولت بعث -این اظهار نظر پادشاه عربستان که «هیچ چیز نمی‌تواند به اندازه‌ی از دست دادن سوریه، ایران را ضعیف کند» در اسراییل، که خواهان سقوط حزب‌الله در لبنان نیز بود، به صورت گسترده‌ای بازنشر شد- و تامین تسلیحات و منابع مالی برای اسلام‌گرایان توسط ریاض و قطر، از طریق خاک اردن و تحت نظارت سازمان سیا، فقط می‌توانست نظر رژیم اسد را تایید کند که این پرخاش‌جویی گروه‌های سنی است که توسط قدرت‌های خارجی پشتیبانی می‌شود، و تصمیم‌های رژیم را برای محکم‌تر کردن جایگاه خود و دفاع نظامی قوام بخشد.

همانند لیبی، دولت اوباما در سوریه نیز «راهبری پشت پرده» را، با هدایت -آن‌گونه که نیویورک تایمز نام‌گذاری کرده است- «آبشار تسلیحاتی» به سمت گروه‌های مورد نظر خود، و گردهم آوردن رهبران مخالفان و تشکیل حکومتی دست‌نشانده مانند عراق، برعهده داشت. در حالی که بر زمین سوریه، عرب‌ها مشغول کشتن عرب‌ها بودند. مخالفت با اسد نمی‌بایست به درخواست برای مداخله‌ی غرب منجر شود؛ هرگاه ناتو وارد نزاع شود، هرکس برنده شود، بازنده مردم هستند. بیانیه‌ی کمیته‌های هماهنگ‌کننده‌ی محلی سوریه در ۲۹ آگوست ۲۰۱۱، صراحتاً به این سوالات پاسخ داد. یک دولت انتقالی تحمیلی، انتخاباتی سرهم‌بندی شده به مثابه‌ی برگ زیتونی که پوشاننده‌ی عورت این مداخله باشد و یک نیمه‌سوری -نیمه‌تگزاسی که به عنوان رییس جمهوری با چتر فرود آمده باشد، هیچ تأثیری در برطرف ساختن فلاکت اجتماعی شهرهای فقیر کشاورزی که سنگ زیرینای جنبش بوده‌اند نخواهد داشت. حتی در این مرحله هم، راه‌حلی برآمده از مذاکرات بهترین روش برای رهایی از اسد و دار و دسته‌ی اوست. اما به نظر می‌رسید هدف نابودی است؛ امپراطوری سقوط رژیم را می‌خواهد.

اسلام‌گرایان در قدرت

تفاوت میان الجزایر در ۱۹۹۱ و مصر و تونس پس از ۲۰۱۱ در پذیرش محتاطانه‌ی حضور اسلام‌گرایان معتدل در احزاب بالقوه‌ی این کشورها، هرچند تحت سایه‌ی ارتش و وزارت کشور، از سوی واشنگتن است. توصیف بیات از این نیروها با عنوان «پسا-اسلام‌گرا» که جامعه‌ای زاهدانه اما در عین حال با دولتی سکولار را هدف می‌گیرد، سیاست واقعی مخاطره‌آمیز را از نظر پنهان می‌کند. الگو، همان الگوی حزب عدالت و توسعه در ترکیه است؛ یک اقتصاد نولیبرال، وابستگی نظامی شدید به واشنگتن و همکاری‌های عملی و دو فاکتو در اشغال سرزمین‌های فلسطین توسط دولت اسراییل. شاید هنوز زود باشد که کارنامه‌ای از عملکرد اخوان در مصر یا النهضه در تونس ارائه کنیم، اما سوابق آنها تا به امروز بسیار آموزنده است. مذاکرات میان اخوان المسلمین و مقامات رسمی ایالات متحده، به مجرد آن‌که شورای عالی نیروهای مسلح حکم به اخراج مبارک از قدرت داد، شتاب و اهمیت ویژه‌ای یافت.

خیرات الشاطر، ایدئولوگ اصلی اخوان، ضمانت‌های پیوسته‌ای مبنی بر «تعمیق هرچه بیشتر» روابط راهبردی با واشنگتن، پای‌بندی به معاهده‌ی سادات با اسرائیل و تعهد به موافقت‌نامه‌ی تامین نفت و گاز با سوئیس برای اسرائیل داد.

به هر روی، زمانی که در ژوئن ۲۰۱۲، انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار می‌شد، شورای عالی نیروهای مسلح توانست کاندیدایی از دولت کهن برای خود دست و پا کند؛ احمد شفیق، آخرین نخست‌وزیر مبارک. شورای عالی اطمینان حاصل کرد که او آن‌قدر رای خواهد داشت که دست‌کم، وزارت امور خارجه ایالات متحده می‌تواند به عنوان یک انتخاب او را مد نظر داشته باشد. اگر شورای عالی با محمد مرسی و اخوان به توافق نمی‌رسید، می‌توانستند شفیق را برگزینند. در آن‌صورت ارتش تمام مخالفت‌های مردمی را کنار می‌زد. در ۲۴ ژوئن ۲۰۱۲، یک هفته پس از انتخابات، تنش‌ها آرام گرفت. مرسی با چراغ سبز واشنگتن پیروز شد و کمیسیون انتخابات پیروزی اخوان را رسماً تایید نمود. مرسی در اولین دیدارش برای دست‌بوسی کاخ سفید متملقانه گفت:

پرزیدنت اوباما کمک بسیاری کرده‌اند، کمک بسیاری. و من می‌توانم به جرات بگویم که عمل و نیات او کاملاً بر هم منطبق‌اند. ما با هم در مورد آتش‌بس صحبت کرده‌ایم که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و پس از آن می‌توانیم در مورد تفاوت‌های میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها صحبت کنیم... هر دو طرف در مورد تفاوت‌ها صحبت می‌کنند. ما می‌خواهیم که آنها در مورد شباهت‌ها صحبت کنند... ما تا جایی که می‌توانیم به این کار می‌پردازیم. مسایل مورد بحث عبارت بودند از حفاظت از مرزهای غزه و بستن تونل‌هایی که تنها راه‌های حیات اقتصادی دو میلیون مردم محبوس شده در گتوی بزرگ نوار غزه هستند. مرسی در سپتامبر ۲۰۱۲ قول داد که این تونل‌ها را ببندد. ارتش مصر تونل‌ها را با فاضلاب پر کرد.

در تونس، النهضه و رهبر آن، رشید الغنوشی، در تلاشند تا هجده ماه پس از انتخابات اکتبر ۲۰۱۱، سلطه‌ی خود را بر کشور مستحکم سازند. شرایط قانون اساسی هنوز نا معلوم است و پیش‌نویس جدید هنوز تصویب نشده است. شرایط اقتصادی با نرخ بیکاری هفده درصد، رشد تورم و تغییرات بسیار اندک در وضعیت بخش‌های محروم، علی‌رغم وعده‌ی جهت‌دهی توسعه به سمت نواحی مدت‌ها مورد غفلت واقع‌شده‌ی جنوب، وخیم‌تر شده است. شرایط سال ۲۰۱۲ صندوق بین‌المللی پول، از جمله حذف یارانه‌ی سوخت و افزایش مالیات ارزش افزوده، هنوز در دست مذاکره است. ثبات نسبی در تونس، و درگیری‌های مسلحانه در مالی و سوریه، به تقویت شبه‌نظامیان سلفی کمک کرده است که فدراسیون اتحادیه‌های کارگری را، که سال‌ها با رژیم بن‌علی هم‌زیستی داشت تا آن‌که در ژانویه ۲۰۱۱ علیه او به آرایش قوا پرداخت، هدف گرفته‌اند. ترور محبوب‌ترین رهبر دست چپی کشور شکری بلعید، در فوریه‌ی سال ۲۰۱۳، که النهضه هرگونه شرکت در آن را انکار کرده است، به تظاهراتی در مراسم تدفین او و برخوردهای خیابانی انجامید که بر اثر آن، حمدی جبالی، نخست‌وزیر و دبیرکل النهضه وادار به استعفا شد. او به مردم وعده‌ی دولتی ملی، متشکل از تکنوکرات‌ها و کناره‌گیری النهضه از قدرت را، پس از تصویب قانون اساسی و برگزاری انتخابات داد؛ برنامه‌ای که با پشتیبانی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری، ارتش، سازمان کارفرمایان و سفارت‌های کشورهای غربی و الجزایر روبه‌رو شد. الغنوشی، علی العریض، یک اسلام‌گرای سرسخت‌تر را جانشین او ساخت. بحران به درگرفتن بحث‌های شدیدی میان عموم مردم انجامید که در آن، نیروهای چپ سکولار مدعی شدند هدف اصلی النهضه، علی‌رغم ادبیات نرم آنها، برقراری یک رژیم اقتدارگرا و به حاشیه‌راندن مخالفان سکولار به واسطه‌ی سرکوب و قتل است. این واقعیت که اقلیتی درون النهضه با چنین برنامه‌ای موافق است، قابل انکار نیست. گفته می‌شود خود غنوشی، با هوشمندی بیشتر از مرسی (که البته کار سختی هم نیست)، تمایل بیشتری به مدل ترکیه دارد. در این مورد، این تمایل به معنای خارج کردن پاریس از معادلات و نزدیکی بیشتر به

یک انقلاب طولانی؟

در روزهای اوج پان-عریسم، در زمانی که ناصر توانست کانال سوئز را ملی اعلام کند، و برای مقابله با حملات انتقام جویانه‌ی بریتانیا، فرانسه و اسرائیل، و نیز برای پاسخ به فشار اقتصادی وارد شده از سوی غرب، در ساخت سد اسوان دست کمک به سوی اتحاد جماهیر دراز کرد، اخوان المسلمین به صورت تأثیرگذاری خود را با سیاست‌های امپریالیسم غرب همسو ساختند. اخوان سه بار کوشیدند تا ناصر را ترور کنند و این تلاش‌ها به ممنوع شدن فعالیت‌های این سازمان، بازداشت رهبران و اعدام تاسف‌آور هوشمندترین و پیچیده‌ترین ایدئولوگ این سازمان، سید قطب انجامید. در طول جنگ سرد، گروه‌های اسلام‌گرا در جهان اسلام، هم‌داستان با اخوان المسلمین، کمک‌های ایالات متحده را، از راه‌های گوناگونی از جمله وهابیون عربستان سعودی پذیرفتند تا حوزه‌های تأثیر خود را در برابر کمونیسم الحادی ساماندهی کنند. در این دوران، ارجاعات صورت گرفته به این سازمان‌ها در متون درسی علوم سیاسی در ایالات متحده، عمدتاً با نگاهی مثبت صورت می‌گرفت. برای نیم‌قرن، ملی‌گرایان، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و دیگر گروه‌های عرب، درگیر نبردی با اخوان المسلمین، برای کسب جایگاهی هژمونیک در جهان عرب بودند. شاید برای ما خوشحال‌کننده نباشد، اما این دور از مسابقه را اخوان برده است. ثمره‌ی این پیروزی با تأخیر به آنها رسید، زیرا با درهم شکسته شدن انتفاضه‌ی اول توسط اسرائیل، و نفوذ نظامی واشنگتن در اوراسیای مرکزی و ساختن کمانی از جنگ در سرزمین‌های اسلامی، از شرق مدیترانه تا کابل هم‌زمان شد. رخدادهایی که ناگزیر به برانگیخته شدن خشم سیاسی در بلاد اسلامی انجامید. اما «پسا-اسلام‌گرایی» در آنکارا -و به نظر می‌رسد در قاهره هم- نشان داد که حتی می‌تواند چنین رخدادهایی را هضم کند.

فلسطینیان که از سوی دولت‌های عربی تنها گذاشته شدند، نه تنها در بعد نظامی، که در بعد سیاسی نیز شکست خوردند. معلوم شد معاهده‌ی اسلو، حتی از آن‌چه ادوارد سعید «قرارداد ورسای فلسطینی‌ها» توصیف کرده بود نیز بدتر است. هرچند طرح تشکیل یک سرزمین خودگردان هنوز روی میز بود، اما با کوتاه آمدن رهبران و پلیس مخفی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، ایده‌ی دو دولت به رسمیت شناخته شده در کنار هم به کلی کنار گذاشته شد؛ و در مقابل، دیوان‌سالاری سازمان آزادی‌بخش فلسطین با مشاهده‌ی رنج مردمانش به ثروت رسید. بهتر می‌بود اگر این داستان که دولت خودگردان فلسطین چیزی به جز زاینده‌ای به وزارت دفاع اسرائیل است که خواجگانی را برای به نمایش درآمدن به‌عنوان «فلسطینی‌های خوب» تربیت می‌کند، کنار می‌گذاشتند. بهتر بود با خونسردی واقعیت آن زمان را اذعان می‌کردند و اعلام می‌کردند فلسطینیان، شهروندان فاقد حقوق یک دولت دو-ملتی هستند.

آن‌چه روشن است، این واقعیت است که امیدهای آنانی که در روزهای اوج بهار عربی جان خود را قربانی کردند، راهی بس دراز تا برآورده شدن دارد. ساز و برگ‌های سرکوب بی هیچ خنده‌ای پابرجا باقی مانده‌اند، و دولت‌های مرسى و غنوشی، به جای تزریق مسکن‌های سوسیال-دموکراتیک، تحت فشار غرب قرار دارند تا بیش از پیش از یارانه‌های مواد غذایی و سوخت بکاهند. وعده‌های اخوان برای «عدالت اجتماعی» به صورت قابل مشاهده‌ای مبهم باقی مانده‌اند. در همین حال، به اشتیاق به استقبال سرمایه‌گذاران خارجی رفته است، تا جایی که الشاطر، از بانکی که بخشی از آن متعلق به پسر مبارک است خواسته تا دیدارهایی را با سرمایه‌گذاران غربی برنامه‌ریزی کند، و در عین حال، دیگر اعضای اصلی اخوان به تمجید از سیاست‌های اقتصادی مبارک پرداخته‌اند.

هر دو حزب اسلام‌گرا (اخوان و النهضه) می‌دانند پیروزی‌های انتخاباتی خود را مدیون خیزش‌هایی هستند که تنها پس از اطمینان از موفقیت، آنها به آن جنبش‌ها پیوستند. توانایی توده‌های مردمی به

سرنگونی دو رییس‌جمهور، به آنها قدرتی درونی داده است؛ آن هوشیاری که موفقیت این جنبش‌ها ایجاد کرده است در هیچ یک از این دو کشور از میان نرفته است و همچنان مانعی واقعی بر سر راه دولت‌ها برای پیش‌برد بیش از اندازه یا سریع‌تر از اندازه‌ی سیاست‌های لیبرالی است. درسی که می‌توان از خیزش‌های این دو کشور آموخت، آن است که بدون حضور ابزار سیاسی مناسب یا برساختن نهادهایی نوین از پایین، مردم به هر آن چیزی رای خواهند داد که به نظرشان، بهترین پیشنهاد موجود است. اخوان در مصر، هم با رژیم مبارک همکاری می‌کرد و هم به مبارزه با آن می‌پرداخت. اخوان پذیرای سیاست هویج و چماق دولت مبارک نیز بود. خاطرات مردم از این دومی بود که آنها را به سمت تسخیر قدرت سوق داد. اما آینده‌ی آنها در گرو توانایی آنها در مقابله با بحران اجتماعی عظیمی است که آتش زیر خاکستر انفجار ۲۰۱۱ بود.

بیات تاملات خود را با بررسی برون‌دادهای زود هنگام بهار عربی، همراه با اظهارنظرهایی پیرامون طرق ممکن و مطلوب ایجاد تغییرات اجتماعی بنیادین در جهان امروز جمع‌بندی می‌کند. در حرکتی غافلگیرکننده، او مفهوم «انقلاب‌های اصلاحی» - ایجاد «شرایطی بهتر برای تحکیم دموکراسی‌های انتخاباتی» - را با تبیین ریموند ویلیامز از ایده‌ی «انقلاب‌های طولانی» مرتبط می‌سازد. او می‌نویسد در اینجا «ادراک دیگری از انقلاب وجود دارد» و همین‌طور هم هست؛ اما نه ادراکی از آن گونه که بتواند شرکت‌کنندگان در انقلاب اصلاحی را به مثابه‌ی راهی بدیع به شرایط سیاسی آتی تقدیس کند. برای ویلیامز، انقلاب در مرحله‌ی اجرا طولانی، و در مرحله‌ی برآورده‌ساختن مطالبات، حتی طولانی‌تر خواهد بود، دقیقاً به علت دامنه و عمق تغییراتی که خواهان آن است؛ اما انقلاب، در معنایی که مد نظر اصلاح‌طلبان و خوشه‌چینان روز آخری است، تدریجاً رخ نمی‌دهد. او می‌نویسد «شرط موفقیت انقلاب طولانی در شرایط واقعی، به طور قطع موفقیت یک انقلاب کوتاه است». این انقلاب کوتاه ممکن است در روند اتفاقات، زودتر یا دیرتر اتفاق بیفتد، اما وقوع آن گریزناپذیر است. آن گونه که ویلیامز مطرح می‌کند، چارچوب مفهومی انقلاب طولانی در زمان خود، راهی برای مقاومت نظری و عملی با پایین آمدن سطح انتظارات - فقی محدود به حق رای برای همه، استاندارد مشخصی از زندگی، سن مشخصی برای پایان تحصیلات عمومی - ارائه داد که به صورت مانعی جدی در برابر پیشرفت‌های اصیل دموکراتیک، صنعتی و فرهنگی قرار می‌گرفت. این چارچوب پیشنهاد می‌کند تا شرایط واقعی پیشرفت ارزیابی شود، و می‌خواهد که ما نیروهایی را که پیوسته برای سد کردن یا محدود کردن هر حرکت رو به جلویی فعالیت می‌کنند - «عاملان نامدار قدرت و سرمایه، فریب‌کاری و دروغ» - را بشناسیم و با آنها مقابله کنیم. هم‌سازی با این نیروها، آن گونه که بیات پیشنهاد می‌کند، هیچ‌گاه یک گزینه نبوده است.



www.radiofang.org
www.facebook.com/Radiofang
www.twitter.com/radiofang